

# توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال اول  
شماره ۹ - دی ۱۳۷۹ - دسامبر ۲۰۰۰

## دادگاههای تفتیش عقاید اسلامی

در دوران تفتیش عقاید در قرون وسطی رسم بر این بود که سنگی بر پای متهم بسته وی را در آب میافکندند و به نظاره وی بر می نشستند. اگر متهم جان به جان آفرین تسلیم کرده به سوی خدا رهسپار میگردد مجرم بود و اگر موفق به نجات خود می شد بی گناهی خود را ثابت کرده بود. بیدادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی که زیر نفوذ کلیسای کاتولیک بود از این روش مذهبی برای ثبوت جرم سود جست و یا سوء استفاده می جست. روش دیگر این بود که جوالدوزی به کپل متهم فرو می کردند که اگر از جای آن طبیعتاً در اثر چربی ضخیم زیر پوست خون جاری نمی شد، متهم جادوگر محسوب می شد زیرا خونی در بدنش جریان نداشت و باید وی را می سوزاندند. در ایران ما نیز وضع بهتر از آن نبود و نیست. حجت الاسلام بخوانید آیت الله خلخالی همان جانی سابق و نامزد انتخاباتی حزب توده در مجلس شورای اسلامی و اصلاح طلب امروز در همان آغاز انقلاب که جوانان انقلابی را دسته دسته می کشت مدعی بود که بیگناهان به بهشت می روند و گناهکاران به سزای اعمالشان می رسند. چه جنایتها که مذاهب در قرون وسطی و حال به انجام نرسانده و نرسانند.

جمهوری اسلامی و اسلام ناب محمدی نیز از جمله همین مذاهب است و تافته جدا بافته ای نیست.

اخیراً برخی مخالفین، منتقدین و حتی موافقین نظام جمهوری اسلامی مدنی را گرفته و در دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطی محاکمه می کنند. اتهامات آنها "مفسد فی الارض" و "مخاربه با خداست". از نظر دادگاه احتیاجی به ثبوت جرم نیست. هر کس به آخوند بگوید بالای چشمش ابروست با خدا در افتاده و خدا را به مخاربه و جنگ طلبیده است. در بیدادگاههای این رژیم آدم خوار که به موافقین کلیت نظام نیز رحم نمی کند آنچه جانی ندارد دلیل و برهان است و آنچه جانی دارد افتراء و ... ادامه در صفحه ۲

## دروغگو تر موفقتر

اینطور که تا زمان نگارش این مقاله بنظر می رسد بوش به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب می شود.

این آقای بوش چگونه آدمی است؟ وی در جوانی به آنچه کمتر فکر می کرده از گردن به بالا بوده و از کوکائین و انواع و اقسام مشروبات الکلی حتی در زمان رانندگی نیز تا سن چهل سالگی لذت برده است. بقول جمهوری اسلامی مفسد فی الارض و مخاربه با است. شیطان بزرگ است که از بیجگی شیطنت کرده است. تا این جا زندگی شخص وی است و نه به کندی و نه به مرلین مونر، نه به کلیتون و نه به مونیکا لویسنکی مربوط است.

ولی این آقای رئیس جمهور آینده آمریکا که ادعای حکومت بر جهان را دارد فرق بین کشور اسلوانی و کشور اسلاواکی را نمی دانسته است. ایشان نمیدانسته است که بجز قوای نظامی آمریکا در بالکان، قوای سایر کشورهای اروپائی نیز که متحدین وی در ناتو هستند حضور داشته اند و دارند، مغز رئیس جمهور آتی آمریکا که تحصیل کرده دانشگاههای سیاست پرور و معروف آمریکاست از مغز متوسط یک دیپلمه اروپائی پائین تر است. وقتی خبرنگاری از وی پرسید چنانچه بحران مالی فرا رسد چه سیاستی در پیش می گیرد گفت به رئیس بانک آقای مرکزی آن گرینسپن تلفن می کنم که

جالب این است که آقای بوش در مجموع از ال گور ادامه در صفحه ۳

## علنی گرایی تئوری نفی

علنی گرایی هرگز به مفهوم علنی گرایی در در راس حزب و در کنگره آن و پنهانکاری در بدنه حزب نیست. علنی گرایی یعنی آموزشی نادرست به همه پیروان خود، برای تاسی به بزرگان و لو دادن خویش. ما تا کنون فکر می کردیم بدنه حزب باید رهبران ممتازش را چون مردمک دیده از آسیب دشمن طبقاتی حفظ کرده و از گزند آنها در امان نگاه دارد.

ما فکر می کردیم که این شخصیتهای ممتاز که در عرصه مبارزه اجتماعی پرورش یافته رشد کرده و با استعداد و توانائیهای نظری و عملی خویش قادر شده اند در راس تشکیلات قرار گیرند، کسانی نیستند که از آنها خروارها خروار وجود داشته باشد و ولخرجی در مورد حفظ جان آنها بهیچوجه پذیرفتنی نیست.

ما فکر می کردیم زدن و ترور رهبری که محصول سالها تجربه طولانی مبارزاتی است به این زودیها قابل جبران نیست بویژه اگر این ضایعه در دوران جنینی بودن جنبش، در دورانی که به جریان بزرگ و توده ای بدل نشده است صورت پذیرد.

حال سخنانی می شنویم و مصاحبه هائی را می خوانیم که از شبه استدلالات ژورنالیستی آن که هیچگونه قربابتی با مارکسیسم لنینیسم ندارد، ولی به عنوان "کالای کمونیستی" عرضه می شود در حیرت می مانیم. علنی گرایی با منطقی مطرح و از آن دفاع می گردد که

## حزب طبقه کارگر

اساس پنهانکاری در حزب طبقه کارگر را مورد پرسش قرار داده و ضرورت آن را در دوران تسلط ارتجاع سرمایه داری نفی می کند. در اینجا سخن بر سر اصل پنهانکاری در حزب است. سخن بر سر انحلال حزب و یا استحکام آن است.

علنی گرایی و سیاست عکس یا مرا بگیر هرگز به مفهوم اعتماد به توده ها و یا ایجاد پایگاه توده ای و تسهیل ارتباط با توده ها آنطور که ادعا می شود نیست و نمی تواند هم باشد.

علنی گرایی مقاومت در مقابل تحمیل بورژوازی به پرولتاریا و وادار کردن حزب وی به زندگی مخفی و دور کردن وی از توده ها نیست و نمی تواند هم باشد. علنی گرایی ضد تاکتیک اختناق بورژوازی نیست بلکه بیشتر تسلیم فعالین کارگری به سلاخان بورژوازی است.

علنی گرایی یعنی تحت تاثیر و نفوذ ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفتن است. تظاهر نفوذ بورژوازی در پرولتاریاست، انحطاط و دامن زدن به ارتداد در محیط پرولتاریاست.

علنی گرایی مشوب کردن افکار و ذهن مبارزان راه آزادی طبقه کارگر است که از استقلال طبقاتی پرولتاریادست بکشند و به مراحل بورژوازی دلخوش باشند و به حقوق بشر... ادامه در صفحه ۲

## سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

دادگاهها...

فربکاری و نقض حقوق بشر است. حزب کار ایران (توفان) بارها اعلام کرده و می‌کند که صرف نظر از مجرمیت و یا بیگناهی متهمین، اتهامات واهی و پوچی نظیر "محاربه با خدا" و یا "مفسد فی الارض" را محکوم کرده و نشانه تفکر قرون وسطانی و ضد بشری جمهوری اسلامی میدانند. ما بر آن بوده و هستیم هیچکس چه ساواکی و چه واواکی، چه نصیری و چه فلاحیان، چه هویدا و چه رفسنجانی را نمی‌شود با برچسب این اتهامات واهی و مالیخولیایی بدیار عدم فرستاد. این اتهامات نظیر همان روشهای سنگ به پا بستن متهمین در قرون وسطاست که قاضی شرع نیازی به اثبات اتهاماتشان نمی‌دید و آنها را به دست امان خدا رها میکرد. طبیعی است که در دادگاهی که متهم به محاربه با خدا نشسته است جای شاکي که خود خدا باشد خالی است.

کمونیستها هرگز موافق نیستند که انسانها را با این اتهامات پوچ و مسخره به چوبه اعدام سپرد. آنها هرگز موافق نیستند که حتی مخالفینشان از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم شوند. بر عکس کمونیستها برای تحقق حقوق دموکراتیک، برای ارتقاء ارزش انسانها مبارزه کرده و میکنند. کمونیستها بر آنند که این حقوق باید برای همه و از جمله برای کمونیستها معتبر باشد. تمام جوامعی که تا کنون بر اساس استثمار انسان از انسان وجود داشته تحقق حقوق دموکراتیک را فقط برای یک بخش از جامعه ولی بنام همه جامعه می‌خواسته است. این است که کمونیستها همواره در سیاهچالهای این رژیمهای سرمایه‌داری و یا عقب مانده با همین استدلالات پوچ جان باخته‌اند. این است که هرگز نمیتوانند موافق باشند که بجای طرد این ابزار و سپردن آنها به موزه تاریخ آنها را به دیگران نیز تمیم داد و تکامل بخشید. نظامی که پاره‌های تن خود را نپذیرد و آنها را بصرف اظهار نگرانی از آینده این نظام به صلابه بکشد برای کشتن انقلابیون، دموکراتهای واقعی و پیگیر، کمونیستها حتی به این اتهامات پوچ نیز نیازی نمی‌بیند. ما محاکمات قلابی دستگیرشدگان اخیر را شدیداً محکوم می‌کنیم. ما خواهان آزادی آنها و آزادی همه زندانیان سیاسی هستیم. ما مبارزه خود را فقط به آزادی افراد معینی محدود نمی‌کنیم. ما فقط به احکام و اتهامات واهی به افراد معینی معترض نیستیم، ما برای آزادی همه زندانیان سیاسی، برای برچیده شدن همه بیدادگاههای رژیم جمهوری اسلامی، برای خاتمه بخشیدن به همه اتهامات واهی به اسرای رژیم جمهوری اسلامی پیکار می‌کنیم و برای نابودی آن مبارزه می‌کنیم. ما خواهان آزادی قلم و بیان و آزادی فعالیت احزاب سیاسی بر خلاف نظریات اصلاح طلبان برای همه هستیم و نه آنکه فقط برای آزادی اصلاح طلبان، برای آزادی بیان

و قلم آنها مبارزه کنیم، ما دموکراسی نوبتی را دموکراسی نمی‌دانیم. این دموکراسی دموکراسی اصلاح طلبان است. ما اجرای حقوق بشر را با همه کمبودهای آن برای همه می‌خواهیم و حتی برای اصلاح طلبان. ما در راه سرنگونی این رژیم آدمخوار مبارزه میکنیم و تنها از این طریق است که می‌شود این مغزهای مخبط و مالیخولیائی را تا بیشتر به موجودیت مردم کشور ما صدمه زده‌اند در هم کوبید و متلاشی کرد، فقط آنگاه است که میتوان بسوی جامعه دموکرات و آزاد گام گذارد.

علنی‌گرایی...

عده‌ای خوشخیال فکر کنند بانغو اعدام و تصویب آن در ممالک سرمایه‌داری، بورژوازی از کشتن کمونیستها و انقلابیون به استناد این ماده قانونی چشم می‌پوشد و از توصیه‌های مجمع تشخیص مصلحت سرمایه‌داری صرف نظر خواهد کرد.

علنی‌گرایی یعنی مفاهیم اجتماعی را از مضمون طبقاتی خود تهی کردن، یعنی لفاظی ژورنالیستی کردن، یعنی به دشمن اهمیت ندادن و خود را بزرگ دیدن و در یک کلام کوری طبقاتی است.

علنی‌گرایی یعنی تقویت احساس خوشبینی به بورژوازی در میان طبقه کارگر.

دعوت از دیگران برای همدستی با علنی‌گرایان یعنی پرده ساتری بر تسلیم طلبی کشیدن و آلوده کردن سایر نیروهاست که نباید دامن احتیاط را از دست بدهند.

علنی‌گرایی یعنی خود را به دشمن طبقاتی شناساندن تا مخارج کمتری را برای مبارزه با کمونیستها صرف کرده و کمونیستهای واقعی را باین دلیل که چرا از سایر "کمونیستهای خوب" برای لو دادن خود سرمشق نمی‌گیرند مورد حمله قرار دهد.

علنی‌گرایی گشودن یک جبهه مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژیک بنفع طبقه حاکمه است.

علنی‌گرایی یعنی خوشخدمتی به بورژوازی، یعنی خوشرقمی در مقابل بورژواها تا برای شما دست زده و بگویند که این کمونیستها دیگر از نوع "بد" کمونیستها یعنی لنینیست نیستند، استالینیست نیستند و به برویجه‌های خوبی بدل شده‌اند که قابل اعتمادند و ما آنها را می‌توانیم در بازی دموکراتیک خود راه دهیم.

در کنگره‌ایکه نمایندگان ساواک سابق و یا نمایندگان ارتجاع و امپریالیسم شرکت کنند نه امیتی برای نمایندگان فریب خورده کنگره باقی میماند و نه برای مدعوین به کنگره. طبیعتاً مدعوینی منظورند که به اصل مبارزه انقلابی طبقاتی ایمان دارند و نه خود در پی تئوری بازی برای همدستی با ارتجاع در تلاش هستند.

ماهیت این اعمال یعنی نفی مبارزه طبقاتی انقلابی

پرولتاریا و نفی حزب قدرتمند و آهنین کارگر و طبیعتاً عدم اعتقاد به کسب سرکردگی طبقه کارگر در مبارزه با بورژوازی و انصراف از قدرت سیاسی توسط حزب طبقه کارگر است. این ایدئولوژی لیبرالیستی که بیشتر به "شوهای" امپریالیستی برای جلب نظر دشمنان تدوین شده است ماهیتاً بورژوائی و از روحیه منززل خورده بورژوازی است که از کار مستمر و تدریجی، صبورانه و بی‌جنجال سزی سر باز می‌زند و به خود نمائی و دلمشغولی برای مردم اشتغال دارد.

در اینجا سخن بر سر ضرورت یک حزب پنهانی در میان است و این ضرورت از منطق انقلابی مبارزه طبقاتی و نه هوی و هوس فردی سرچشمه میگردد. وقتی جریانی بدنیاال آن است که کنگره حزبی را بدون صافی برای همه آنچنان شفاف کرده و به قعر علنیت بغلظد حتماً به عواقب کارش نیز اندیشیده است. نمی‌توان تصور کرد چنین اقدام قطعی که با کلمات عوامفریبانه آرایش می‌شود صرفاً در حد علنیت کنگره حزبی باقی میماند. این گام نخست، در یک راه پسیمائی طولانی است، این نخودی است که اندیشمندان "حزب کمونیست کارگری" برای آن آشی پخته‌اند که روی آن یک وجب روغن ایستاده است. گام بعدی در جهت علنی کردن کل حزب، شرکت در فعالیتهای علنی به بهانه شناساندن خود به توده‌ها!؟ و شاید هم فعالیت در چارچوب قوانین بورژوازی باشد. چون کُنه استدلال آنها آنقدر عمومی و قابل تفسیر است که جای این شک و تردید را برای همیشه باز می‌گذارد که با جانداختن نظریه کنگره علنی، آنرا با فعالیت در چارچوب نظام حاکم سرمایه‌داری برای تماس و "پیوند" با مردم ارتقاء دهند.

لیکن فعالیت در چارچوب پذیرش نظام سرمایه‌داری یعنی استتکاف از برنامه و تاکتیک حزب کمونیست و گردن نهادن به آنچه که سرمایه‌داری به شما دیکته می‌کند.

علنی‌گرایی به بهانه شفافیت و علنیت یعنی تقیح کار مخفی یعنی انحلال حزب مخفی و بر پائی سازمانهای علنی مورد پذیرش سرمایه‌داری است.

علنی‌گرایی یعنی اعتماد به قانونیت بورژوازی، اعتماد به دشمن طبقاتی.

علنی‌گرایی یعنی کشاندن حزب به فعالیت آشکار با روشی مودبیانه و تدریجی تا سرانجام به فعالیت آشکار در چهار دیوار قانونیت بورژوازی تن در دهد. حزب مخفی را منحل کند به یک حزب کامل سوسیال دموکراتیک نوع کائوتسکیستی بدل شود. حزبی که بی شکل و شمایل است و به کثرت گرایي بورژوازی دل بسته و راه رسیدن به قدرت سیاسی را با بوق پارلمانتاریسم به گوش پرولتاریا فرو می‌کند. علنی‌گرایی یعنی یاس و بحران و سردرگمی و بن بست کار سیاسی برای خورده... ادامه در صفحه ۳

مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع جدا نیست

علنی گرائی...

بورژوازی که به آرزوهای نخیلی خود نرسیده و سختی راه وی را به سازش و همکاری وا می‌دارد بورژوازی دل ببندند. علنی گرائی یعنی اینکه خرده بورژوازی که سنگهای بزرگ برداشته، ادعاهای بزرگتر کرده، خود را عقل کل دانسته، کیش "شخصیت" را در بوق خود دمیده، خود را در مرکز زمین و کائنات قرار داده هیچ "خدائی" را بنده نبوده و حال کفاره گناهان کرده گذشته خود را با راه میان بُر پس می‌دهد.

علنی گرائی یعنی روی برتافتن نهائی از حزب طبقه کارگر که ضرورتش آنگاه دیگر حس نخواهد شد.

علنی گرائی نتیجه‌ی خستگی از راه بی سرانجامی است که این جمع، قبل از انقلاب آغاز کرده و پیموده و کارنامه تصورات زود رشش منفی است و به بن بست رسیده است و تلاشی برای نجات جمع خود با دست آویختن به چنین شگردهائی است. هر لحظه از باغ خود بری می‌آورد تا مطرح باشد و سرگرمی و سر درگمی فراهم آورند.

علنی گرائی خواست آن روشنفکران خرده بورژوائی است که از خستگی راه باز مانده‌اند و زبان به شکایت از تئوری‌های لنین گشوده‌اند تا بازگشت خود از راه را با لباس مندرس توجیحات صد تا به غاز بپوشانند.

منشویکها در حزب سوسیال دموکرات روسیه با همین منطق به جنگ لنین می‌رفتند. سدوف یکی از همین علنی گرایان می‌گفت: "کار مخفی مانع قوام سیاسی جنبش ما و ساختمان حزب کارگر سوسیال دموکرات است، آنها حتی می‌گفتند: "بر طرف ساختن (تمام موانعی که در سر راه تشکیل کنگره‌های کارگری قرار دارد) در حقیقت همان جدیدترین مبارزات در راه آزادی ائتلاف یعنی در راه فعالیت علنی جنبش کارگریست که ارتباط محکمی با مبارزه در راه موجودیت آشکار حزب آشکار سوسیال دموکرات دارد (شماره پنجم نشریه "نوایا رابوچایا گازتا" به نقل از لنین).

می‌بینیم که استدلالات چقدر مشابه هم صورت می‌گیرند. مترادف قرار دادن کار مخفی و قوام نیامدن جنبش توده‌ای استدلال جدیدی نیست تکرار اپورتونیزم کهنه گذشته است.

این استدلال به سال ۱۹۱۴ بر می‌گردد و نشان می‌دهد که بُعد زمانی به نتیجه گیریهای طبقاتی کاری ندارد. در هزاره سوم هم میتوان به همان نتایج طبقاتی رسید که در اوایل سده بیست می‌رسیدند.

اکنون میسیم عمیق "حزب کمونیست کارگری" دارد میوه به بار می‌آورد. و این میوه از تمام میوه‌های گذشته تلختر است.

دروغگوتر...

کمتز رای آورده و نماینده اکثریت مردم آمریکا نیست.

زیرا نظام انتخاباتی در آمریکا دو مرحله‌ایست. هر ایالتی تعداد معینی نامزدهای برگزیده در اختیار دارد که در نشست مشترک همه ایالات رای خود را به کسی می‌دهند که در ایالت آنها بیشترین آراء را کسب کرده است. روشن است که این انتخابات دو مرحله‌ای که حکم همان نظارت شورای نگهبان جمهوری اسلامی را دارد، ناظر است که مبادا شخصیتی علیرغم همه سختگیری‌ها انتخاب شود که مورد رضایت سرمایه‌داران و کنسرنها و کارتلها و انحصارات عظیم امپریالیستی نباشد. این قید نظارت، حال دست و پاگیر شده است و نشان می‌دهد که رئیس جمهوری آمریکا عملاً نماینده اکثریت مردم آمریکا نیست. روشن است که با این شگردهای بورژوازی همواره می‌توان در نتایج انتخابات اعمال نفوذ کرد و به فریب مردم پرداخت.

گفته می‌شود که حتی بوش برای کسب آراء مردم به چاپ ورقه‌های انتخاباتی متوسل شده که باعث سردرگمی مردم در هنگام رای دادن گردیده است. مردم بجای اینکه به ال‌گور رای دهند عملاً به نامزد حزب سبزا رای داده‌اند.

تقلب در انتخابات آمریکا جدید نیست. در سال ۱۹۶۰ که جان اف کندی رقیب انتخاباتی ریچارد نیکسون بود با یاری ماشین بلدنام سیاسی شهردار شیکاگو آقای ریچارد دیلی Richard Daley که شناسنامه مرده‌ها را برای کسب رای بخاطر کندی مورد بهره‌برداری قرار داده بود، به طور دموکراتیک به ریاست جمهوری آمریکا رسید. این شهردار به همدستی با مافیا و سازمانهای جنایتکار زیر زمینی معروف بود. معروف بود که با شانزده سیاسی کار خود را با پرونده سازی به پیش می‌برد. مخالفین خود را به قتل می‌رساند و به سکوت وا می‌دارد. نام وی با قلب در انتخابات همراه بود. وی عضو استخواندار و از روسای حزب دموکراتهای بعد از جنگ آمریکا که تحت تاثیر اتحادیهها قرار داشتند، محسوب می‌شد؟! وی همان کسی است که تظاهرات اعتراضی مردم در ۱۹۶۸ را که همزمان با برگزاری کنگره دموکراتها در شیکاگو بود به خون کشید. با یاری وی همان جان اف کندی مشهور و سمپاتیک توانست در ایالت "ایلینویز" رای بیاورد که در نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تعیین کننده بود. حتی در پیش انتخابات در ایالت "وست ویرجینیا" با همکاری فرانک سیناترا خواننده مشهور و عضو فعال مافیا، گانگسترهای آمریکا و سندیکاهاى جنایتکاران نیز یاری جان اف کندی آمدند. اگر کسی آروز این حقایق را فاش می‌کرد کسی آنرا نمی‌پذیرفت. ولی ترور کندی، ترور زابرت کندی، خودکشی و یا قتل هنریشه مشهور مرلین مونرو و اعترافات سران مافیا امروز پرده از این حوادث برداشته است. آروز نیز مانند امروز تفاوت آراء بین

کندی و نیکسون بسیار کم بود و اگر دخالت آشکار مافیا در انتخابات "دموکریک و آزاد" آمریکا نبود حتماً ریچارد نیکسون به قدرت می‌رسید.

حال یک اتفاق ساده افتاده است

جالب این است که این بار پسر همان شهردار معروف و بیرحم شیکاگو بجای پدر بنام آقای ویلیام دیلی William Daley مشاور انتخاباتی آقای ال‌گور است. و برادرش که نام پدر را برگزیده شهردار شیکاگوست. معلوم می‌شود دموکراسی آمریکا مسوروثی است. تاریخ به شکل مسخره‌ای تکرار می‌شود.

انتخابات آمریکا به پایان رسید ولی رئیس جمهور آمریکا در یک "شوی" تبلیغاتی و عوامفریبانه انتخاب شد.

مهم این نیست که در نزاع قدرت میان بخشهای مختلف سرمایه صنعتی و مالی و نفتی و تکنولوژی و نظایر آنها کدام یک از آنها بر سر قدرت آیند. مهم این است که ماهیت امپریالیسم آمریکا تغییری نمی‌کند. دموکرات و یا جمهوری خواه هر دو ارتجاعی، استثمارگر، متجاوز و پلیس بین‌الملل خواهند بود. هر دو در پی توسعه طلبی و بسط مناطق نفوذ خویش خواهند بود. انتخابات آمریکا نشان داد که قدرت وسایل ارتباط جمعی در تحمیل افکار عمومی تا به چه حد زیاد است و تا بچه حد کوشش میشود که سرنوشت انتخابات آمریکا را با سرنوشت تک تک مردم جهان پیوند بزنند و برای این یا آن نامزد در سراسر جهان هوادار و علاقمند دست و پا کنند. علیرغم این تبلیغات و مخارج گزاف انتخاباتی که چندین برابر بودجه بسیاری از ممالک زیر سلطه بر رویهم است، حدود نیمی از مردم آمریکا که حدود ۲۵ میلیون آنها زیر خط فقر زندگی می‌کنند در انتخابات شرکت نکردند. وقتی از یکی از همین افراد پرسیدند که بنظر تو بوش میبرد و یا ال‌گور بدرستی گفت هر کدام بهتر و بیشتر بتوانند دروغ بگویند. خوب است که شیفتگان دنیای سرمایه‌داری چشمان خود را بگشایند و در زیر این همه زرق و برق و ثروت هنگفت که محصول غارت دسترنج انسانهاست کثافت و بوی تعفن جامعه سرمایه‌داری را که بشریت را به سوی مفاک نابودی می‌کشاند ببینند و حس کنند.

## ارسال کمکها

قطره قطره جمع شود وانگهی دریا شود

رفقا و خوانندگان عزیز توفان کمکهای شما هر چند مختصر می‌تواند یار ما باشد.

کارگر از سوئد ۴۰۰ کرون  
سahین از آمریکا ۲۰ دلار

گرامی باد خاطر ه پر شور به خون افتادگان زندانی سیاسی در شهر یورما ماه ۱۳۶۷

## سیاست سرکوب جنبش دانشجویی

دانشجویی ایران چه در گذشته و چه در حال نقش بسیار مهمی در آگاهی بخشیدن به مردم داشته و دانشگاه همواره سنگر مبارزه برای دموکراسی و آزادی بوده است. رژیم خائن محمد رضا شاه هرگز نتوانست توسط عوامل ساواک در دانشگاه و یا حمله و هجوم او باش به آنجا از رشد جنبش دانشجویی در ایران جلوگیری کند.

دانشگاه‌های ایران دارای سابقه و سنت مبارزاتی طولانی در گذشته بوده و هستند و این سنت است که نسل به نسل به دانشجویان جدید و نه تنها فقط از طریق دانشجویان بلکه حتی توسط جامعه، توسط تاریخ زنده کشور ما سینه به سینه منتقل گشته است. نفس محیط آموزش با روحیه تحکم و استبداد در تناقض کامل است و قلدری مذهب ضد پیشرفت و دانش را نمی‌پذیرد. دانشجو پوینده و جستجوگر است، به قوه خرد متکی است، برای پذیرش امری نیاز به استدلال می‌بیند، فقط به اتکای ادعا نمیتواند امری را بپذیرد و آتم تازه لاطائلی را که میخواهند بنام مذهب با روغن کرچک بخوردش دهند. حساسیت فوق العاده این قشر در مقابل زورگویی و بی‌عدالتی آنها را به صفوف نخست مبارزه می‌شکاند. رژیم جمهوری اسلامی پس از انقلاب کوشید محیط دانشگاه را اسلامی کند. با سهمیه‌بندی کردن فرزندان وابسته به خانواده‌های موافق خود، با استقرار حراست در دانشگاه، با برگزاری نماز جمعه، با انقلاب فرهنگی برهبری آقایان سروش و شرکاء علیه دانشجویان تلاش عبثی کردند تا به این کانون دانش چنگ اندازند. سیاست آنها زیر نقاب پیوند دانشگاه و حوزه پنهان بود. مقاومت و تظاهرات عظیم دانشجویان در تهران و تبریز علیه نظام حاکم و ترس خامنه‌ای از گستردگی جنبش و شنیدن صدای انقلاب مردم از طریق گوشش حاکی از آن بود که سیاست رژیم جمهوری اسلامی با شکست کامل روبرو شده است. رژیم جمهوری اسلامی با عکسبرداری از تظاهرات و کشف و دستگیری شرکت کنندگان در تظاهرات بسیاری از دانشجویان را با پیگرد دائم در عرض چند ماه دستگیر کرد و بزندان انداخت.

هم اکنون صدها دانشجوی مبارز هنوز بصورت بلا تکلیف در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی از نعمات اسلام ناب محمدی بهره مند می‌شوند. رژیم جمهوری اسلامی از شکست خود عبرت نگرفته است و تلاش میکند از طریق سرکوب نیروهای مترقی، اختراع دانشجویان قراردادی که عوامل رژیم جمهوری اسلامی هستند محیط دانشگاه را به زیر کنترل خود در آورد. این عمل نه تنها سطح درسی دانشگاهها را پائین آورده است جوی از اختناق نیز فراهم کرده و به خیال

رژیم جمهوری اسلامی موفقیت وی را در اسلامی کردن محیط دانشگاه تامین می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی فکر می‌کند با این کار قادر خواهد شد اشتیاق سوزان جوانان به آزادی و دموکراسی و امنیت و عدالت اجتماعی را در دانشگاهها سرکوب کند. رژیم جمهوری اسلامی از تجربه گذشته نیاموخته و به همان راهی می‌رود که همه مرتجعین کونته بین نظیر شاه روان بودند و روانند. مطبوعات نوشتند که دانشجویان دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی به تحصن دست زده‌اند. آنها دارای این خواستند که دانشجویان قراردادی اخراج شوند. آنها بر این نظرند که این دانشجویان به دلیل نداشتن معلومات مناسب سطح درس را پائین آورده و فضای دانشگاه را خراب کرده‌اند. تعداد این افراد ۱۲۰ نفر است که از طریق صرف هزینه‌های میلیونی و بدون کنکور وارد دانشگاه شده‌اند.

در اسامال از همان زمان انجام کنکور دانشگاهها معلوم شد که در صد بزرگی از دانشجویان، دانشجویان سفارشی، سهمیه‌ای و یا قراردادی خواهند بود تا محیط دانشگاه را امن کند. همین امر نشان میدهد که رژیم اسلامی ایران تا به چه حد از دانشگاهها وحشت دارد. طبیعتاً این سیاست رژیم که می‌کوشد جو دانشگاهها را برای همیشه بنفع خود تغییر دهد با شکست کامل روبرو می‌گردد. نه شاه و نه اکبر شاه و نه سید علی شاه هیچکدام در این سیاست موفق نبوده و نخواهند بود. مبارزه دانشجویان ایرانی که ملهم از نارضائی عمومی در ایران است، مبارزه‌ای که ناشی از قدرت درک آنها، توانائی آموزش و کسب خیر آنهاست با این تشبثات مسخره پایان نمی‌پذیرد. جلوی آزادی بیان را شاید بتوان برای مدتی گرفت لیکن جلوی اندیشیدن را هرگز نمی‌توان گرفت. دانشجویان می‌اندیشند و به اندیشیدن خو گرفته‌اند.

درد بر جنبش دانشجویی ایران و مرگ بر ارتجاع مذهبی.

ما خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی و از جمله بازداشت شدگان دانشجو در سالهای اخیر هستیم.

### قاطعیت کارگران، عقب نشینی رژیم

کارگران ایران که در وضع رقت باری زندگی می‌گذرانند و با وجود گرانی کم نظیر مایحتاج اولیه زندگی، مزد ناچیزی دریافت می‌دارند، به وعده‌ها و دروغهای رژیم اسلامی امید نمی‌بندند. آنها برای افزایش دستمزد و بهبود زندگی با قدرت و قاطعیت

بیشتری به اعتصاب دست می‌زنند و مطالبات خود را به کرسی می‌نشانند. کارگران مبارز شرکت ملی حفاری اهواز در مهرماه دست به تحصن سه روزه زدند و به وزارت نفت هشدار دادند که اگر طرح واگذاری شرکت ملی حفاری به بخش خصوصی را که عواقب وخیمی برای کارگران در بر خواهد داشت، پس نگیرد، دامنه اعتراضات را گسترش خواهند داد. قاطعیت کارگران وزارت نفت را مجبور به تسلیم ساخت و طرح ارتجاعی خود را پس می‌گیرد. مقارن همین احوال ۲۰۰۰ کارگر چیت سازی بهشهر در مازندران که برای دریافت حقوق معوقه خود دست به اعتصاب زده بودند، کارفرمایان را وادار به عقب نشینی می‌نمایند.

اعتصاب کارگران ایران در اصفهان، اهواز، بهشهر و بسیاری از شهرهای صنعتی ایران نشان از آن است که مبارزه مزدبگیران و تهیدستان جامعه علیه رژیم سرمایه‌داری اسلامی هر روز دامنه و شدت بیشتری می‌گیرد و آنها برانداختن رژیم موجود را با گوشه‌ت و پوست خود احساس میکنند.

عقب نشینی رژیم در مقابل کارگران، ولو جزئی و محدود باشد، اما یک پیروزی برای کارگران است و این امر بر اعتماد بنف، روحیه تعرضی و تشکل‌یابی کارگران می‌افزاید. موفقیت‌هایی که در کار مبارزه بدست آمده، حاکی از توانائی روز افزون کارگران و ناتوانی دستگاه عریض و طویل و نیروهای سیاه ارتجاعی است و بدون شک این عدم توازن همواره بیشتر بسود کارگران خواهد چربید.

در حال حاضر مهم سازمان دادن مبارزه کارگران است، سازمان دادن آن چنان مبارزه متشکلی که اعتصاب سراسری و سرنگونی رژیم را بدنیال داشته باشد. سازمان دادن مبارزه خود جوش کارگران و رهبری صحیح این مبارزه، کار حزب واحد طبقه کارگر است. حزبی که عاری از خرده کاری، لیبرالیسم و اکونومیسم بوده و مسلح به تئوری مارکسیسم لنینیسم است. اعضای حزب ما در هر کجا که هستند باید بیش از پیش به این وظیفه بیندیشند و در اجرای آن از هیچ کوششی باز نایستند، ابتکارات و وسایل خود را بکار اندازند. تعمق در این مسئله و درک عمیق آن، درک اهمیت آن بیشک نیروی تازه‌ای در حل آن به ما خواهد بخشید.

پیروزی مبارزات متحد کارگران ایران!

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!

زنده با دسوسیالیسم!

### حزب کار ایران (توفان)

۳ آبان ماه ۷۹ برابر با ۲۴ اکتبر دوهزار

"آزادی اندیشه با ریش و پشم همیشه!"

## حق تعیین سرنوشت ملل و "حزب کمونیست کارگری" (۳)

انگلیسی یا هر زبان خارجی دیگری که در مدارس اجباری است هرگز به مفهوم نقض حق تساوی زبانها نیست. "حزب کمونیست" با این درکش از تساوی حقوق زبانها به همان جایی می‌رسد که خمینی با مساوات طلبی خرده‌بورژوازی خود رسید با آن منطقی که ظلم بسویه عدل می‌شود. فرض کنیم که در جمهوری دموکراتیک آتی ایران بجای وبان فارسی زبان کردی در مدارس اجباری شد. آیا فارسی باید علم و کتل بردارند که چرا تبعیض در مسئله زبان قائل شده‌اید؟ خیر این درک کوتاه نظرانه و ناسیونالیستی از مسئله تساوی حقوق ملی و از جمله در مسئله زبان است. در مدارس آتیه ایران مسلم این است که یک زبان و آنهم اجباری و رسمی باید برای مکالمه بین انسانها، خلقها، ارگانها وجود داشته باشد و باید این زبان در مدارس تعلیم داده شود. اما این آیا بدین مفهوم است که آیا هر خلق از بکار برد زبان مادری خویش محروم شود؟ هرگز! می‌شود این تساوی صوری را به منزله عدم تساوی حقوقی تلقی کرد؟ در کلیه مدارس مربوط به سایر خلقها باید زبان مربوط به همان خلق نیز رسماً و اجباراً تدریس شود و مسلماً زبان رسمی جمهوری فلان خلق ایران باشد.

طبعاً از امروز نمی‌شود در مورد این جزئیات که شکل این تدریس در مدارس چگونه باشد، چه زبانهائی باید تدریس شود، اجباری بودن به چه مفهوم است و... نظر قطعی داد. اما برنامه "حزب کمونیست" را با فرضیات پر کردن، فرمالیسم، بروکراتیسم و در عین حال تسکین ناسیونالیسم است. تساوی حقوق خلقها و در این مورد در مسئله زبان را این طور فهیدن که هیچ زبانی حق ندارد اجباری شود کوتاه نظری صرف است. پس آقایان شما چگونه می‌خواهید تفاهم ملی میان خلقهای ایران بوجود آورید. چگونه باید سرانجام یک فارس، یک کرد، یک آذری یا بلوچ و یا عرب با هم حرف بزنند. بزم شما برای اینکه مبدا سوءظن ملی برانگیخته شود بهتر است حتماً مترجم استخدام کنند. اجباری شدن یک زبان با تساوی حقوق زبانها بهیچوجه مغایرتی ندارد منتها عده‌ای چون فقط به ظاهر کلمات چسبیده‌اند و هیولای "اجبار" و فرشته "تساوی" را در نظر مجسم می‌کنند قادر نیستند این عدم تناقض را درک کنند. تساوی حقوق و زبانها در عین حال یعنی اینکه هر یک از این زبانها بهمان اندازه زبان دیگر حق دارند اجباری شوند.

حق همه زبانها برای اجباری و رسمی شدن نیز بیک اندازه است. اما اینکه سرانجام کدام زبان این ویژه‌گی را دارد و یا پیدا می‌کند و مصالح تکامل انقلاب چه می‌طلبد به عوامل تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی، سطح تکامل زبان و تاریخ ادبیات و

عدم تساوی حقوقی این ملل می‌باشد. اما وقتی "حزب کمونیست" از یک اصل حرکت می‌کند و سپس کوه موش می‌زاید و در عمل فقط به محرومیت در استفاده از زبان مادری می‌رسد و سپس غلاظ و شداد از هم اکنون موارد مشخص چگونگی اجرای آنرا در آینده دور نیز طرح‌ریزی می‌کند، فقط می‌توان گفت که رفقا به نحوی به بیماری "حساسیت ملی" دچار آمده‌اند. آنها چون برخی محافل در کردستان که تمام درکشان از تساوی حقوق ملی زدودن محرومیت در استفاده از زبان مادری است برای بدست آوردن دل آنها، ریختن آبی بر آتش دل سوخته ناسیونالیسم، جا و بی جا به این ماییل استناد می‌جویند. اتفاقاً شبیه چنین جریانی در حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز پیش آمد. لنین در آن موقع چنین نوشت: "مارتف در اینجا ثابت می‌کند که خواستار شدن "تساوی حقوق همکشوران" کافی است. "آزادی زبان" رد می‌شود و بلافاصله "تساوی حقوق زبانها" به میان آورده می‌شود و رفیق یگورف به اتفاق لیبر برای نبرد مجهز می‌گردد. مارتف اظهار می‌کند که این فسنیشیسم است که "تساوی" روی "تساوی حقوق ملیتها" پافشاری می‌کند و عدم تساوی را برشته زبان می‌کشاند. و حال آنکه این مسئله را باید درست از جنبه دیگر آن مورد بررسی قرار داد، بین ملیتها یک عدم تساوی حقوقی وجود دارد که یکی از موارد آن عبارت از این است که افراد متعلق به ملت معین از حق استفاده از زبان مادری محرومند. مارتف در آن موقع کاملاً صحیح می‌گفت. واقعاً هم تلاش مطلقاً بی‌اساسی که لیبر و یگورف می‌کردند برای اینکه از صحت فرمول خود دفاع و یک بی میلی و یا عدم توانائی به گذراندن اصل تساوی حقوق ملیتها در ما پیدا کنند - یک نوع فیشیسم بود. در حقیقت امر آنها مثل "فشیستها" روی کلمه اصرار - می‌ورزند نه روی اصل و هدف کوششان ترس از ارتکاب فلان اشتباه اصولی نبود بلکه ترس از گفته مردم بود. درست همین روحیه عدم ثبات را... در این مورد تمام اعضاء "مرکز" با وضوح تمام از خود بروز دادند. (یک گام به پیش دو گام به پس صفحه ۱۶۰ چاپ فارسی).

کمی به این خیالپردازها توجه کنید. فرض کنیم در جمهوری دموکراتیک کثیرالملله ایران "خلقهای ساکن ایران بخواهند با هم صحبت کنند، با چه وسیله‌ای به جز زبان باید مناسبات مقابل برقرار کنند. آیا در این کشور باید سرانجام زبان واحدی برای مکالمه خلقها وجود داشته باشد یا خیر؟ امروز دنیا به سمتی پیش می‌رود که همه ملل چه از نظر فواید اقتصادی، چه علمی، چه فرهنگی به سمت آموزش زبان واحدی که زبان انگلیسی باشد پیش می‌روند. آموزش زبان

کمونیستها حق خود تعیینی سرنوشت ملل تا سرحد جدائی را برسمیت می‌شناسند. یعنی کمونیستها حق همه ملل را در داشتن حقوق مساوی برسمیت می‌شناسند. شناسائی این حق که مسئله تشکیل دولت مستقل را مانند سایر خلقها در خود مستتر دارد هرگز بدان مفهوم نیست که کمونیستها در زمینه وحدت و یگانگی خلقها که از نظر اقتصادی مسلماً برای پیشرفت این خلقها مفیدتر است سکوت اختیار می‌کنند. کمونیستها همواره باید اهمیت تشکیل کشورهای بزرگ و قدرتمند را در جهان کنونی تذکر شوند و بکشوند سایر ملل تحت ستم را به باقی ماندن در چارچوب کشور بزرگ با حقوق مساوی تشویق کنند. کمونیستها آنگاه و تنها آنگاه به این جدائی رای می‌دهند که این جدائی به مصالح مبارزه طبقاتی یاری رساند و وحدت داوطلبانه در اثر اصطکاک ملی دیگر اساساً مقدور نباشد.

شما نگاهی به برنامه "حزب کمونیست" بیفکنید در ماده ۸ از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" صحبت می‌شود، در حالی که لنینیم از "برسمیت شناختن این حق صحبت می‌کند. لنینیم با شناسائی تساوی حقوق خلقها به ویژه در کشورهای کثیرالملله تکیه را نه بر جدائی بلکه بر وحدت داوطلبانه می‌گذارد، تکیه را بر برسمیت شناختن تساوی حقوق خلقها می‌گذارد و نمی‌گوید که ما همیشه و در هر شرایطی میداندار این جدائی خواهیم بود. "حزب کمونیست" همواره این حقیقت دیالکتیکی را فراموش میکند. برای وی تنها "حق سرنوشت ملل تا سرحد جدائی" مطرح بوده و این نقطه نظر را تا مرز یک اصل دموکراتیک خدشه ناپذیر، چون آیه شتزل و از آسمان افتاده ارتقاء می‌دهد. برای "حزب کمونیست" همه اصول اصول دموکراتیک لائتغییرند. "آزادی بی قید و شرط سیاسی" نیز از جمله این اصولند.

در همین برنامه در همان ماده ۸ علی‌رغم اینکه در بخش اول آن ظاهراً "تساوی حقوق" خلقها مورد نظر است در چند خط بعد از "لغو اکید هرگونه زبان رسمی اجباری، آزادی ملیتها و قومها در بکار بردن زبان مادری خویش در مدارس ادارات، رسانه‌های جمعی و غیره در کلیه نقاط کشور" صحبت می‌شود.

در این بحث بخودی خود روشن است که نویسندگان ابتداء بر روی عدم تساوی حقوق ملتها تکیه کرده‌اند و در اطراف آن داد سخن داده‌اند و حال که همه منتظرند ببینند که این عدم تساوی حقوقی به چه نحوی باید زدوده شود، این عدم تساوی را به مسئله زبان کشانده‌اند. حال آنکه مسئله کاملاً بر عکس است، این عدم تساوی و برابری حقوقی در مورد مسئله زبان، این محرومیت در استفاده از زبان مادری، خود ناشی از

... و بسیاری نکات دیگر برمی‌گردد. اگر امروز زبان انگلیسی یا آلمانی و یا فرانسه و یا روسی و شاید هم عربی از زبانهای کامل جهان هستند و مثلاً با زبان فلان کشور کوچک آفریقائی، یا زبان پشتو و یا اردو و یا ویتنامی، اندونزی، چینی، کردی و حتی فارسی قابل قیاس نیستند ناقض تساوی حقوق زبانها نیست.

این "تناقض" در طی قرن‌ها بعد پس از اینکه مرزها از میان برداشته شدند و جهانی واحد در زیر لوای کمونیسیم به وجود آمد زوال می‌یابد و زبان واحد جهانی نیز سایه‌اش را بر همه زبانهای نامتکاملتر که برای دانشگاه‌های زبانشناسی در کتب دانشگاهی ضبط شده‌اند، می‌افکند. شما برنامه خود را طوری نوشته‌اید که هیچگاه قادر نیستید بر اساس شرایط مشخص آنرا بکار ببرید و ناچاراً در آینده دچار تناقض می‌شوید، شما امروز یک گام و فردا فرسنگها در مقابل ناسیونالیسم عقب خواهید نشست. لنین باز خطابش به افرادی نظیر شماست وقتی می‌گوید: "آیا ما باید به سازمانها و اعضاء حزب امکان بدهیم که اصول کلی و اساسی برنامه را بکار بندند و در این بکار بستن شرایط مشخص را در نظر گیرند و این اصول را در جهت بست و توسعه دهند که این نوع بکار بستن ایجاب مینماید یا اینکه ما باید از ترس ایجاد سوءظن، برنامه را با جزئیات بی اهمیت، اشارات جزئی، تکرار مکررات و سفسطه‌جویی‌ها انباشته سازیم. مسئله‌ایکه جنبه اصولی پیدا می‌کند این است که چگونه سوسیال دموکراتها می‌توانند مبارزه با سفسطه‌جویی را به منزله تلاشی برای محدود ساختن حقوق و آزادی ابتدائی دموکراتیک تعبیر کنند (به آن سوءظن پیدا کنند)." بالاخره چه وقت ما از این کرنش فئیشیستی در مقابل سفسطه‌جویی دست خواهیم کشید؟ این فکر بود که هنگام مشاهده مبارزه راجع به "زبانها" از خاطر ما خطور می‌کرد. "یک گام به پیش دو گام به پس چاب فارسی صفحه ۱۶۰).

ما به این گفتار لنین اضافه می‌کنیم که بکار برد این جزئیات کرنش به ناسیونالیسم و فقط رفع ایجاد سوءظن نیست، ارعاب کمونیستها نیز است. آنها به ما می‌گویند یا این و یا آن، یا شما با جدائی موافقید یا با آزادی زبان موافقید و در هر جمله خود آنرا بکار می‌برید و یا ما شما را به شونیسیم متهم میکنیم. بهانه سوءظن اسلحه ارعاب کمونیستها در دست ناسیونالیسم گردیده است. ما با صراحت می‌گوئیم که فقط این حق را برسمیت می‌شناسیم اینکه از آن دفاع خواهیم کرد و با نخواهیم کرد کاملاً وابسته باین است که آنرا تا چه حد در منفعت پرولتاریا بدانیم و بدان برسیم که تا چه حد به مصالح جنبش کمونیستی خدمت میکند. ما بهیچ خلقی چک سفید نمی‌دهیم لنین می‌گفت: "این موضوع که مثلاً آیا برای اوکراین تشکیل یک دولت مستقل مقدر است یا نه به هزار عامل مربوط است که

از پیش نمی‌توان آنها را تعیین کرد و ما، بدون اینکه قصد داشته باشیم "حسد" بپوش بزنیم جداً طرفدار آن چیزی هستیم که جنبه مسلم دارد و آن حق اوکرائین در تشکیل چنین دولتی است ما این حق را محترم می‌شماریم. ما از امتیازات ولیکاروسها بر اوکرائینی‌ها پشتیبانی نمی‌کنیم. ما توده‌ها را با روح شناسائی این حق و یا روح نفی امتیازات دولتی هر یک از ملل پرورش می‌دهیم همه جا صحبت لنین از شناسائی حق است و نه پشتیبانی بی قید و شرط از آن. پشتیبانی پرولتاریا از این حق اتفاقاً کاملاً مشروط است. در روسیه بعد از انقلاب هم تساوی حقوق ملیتها برسمیت شناخته شد، اما دولت شوروی سوسیالیستی هرگز به جدائی اوکراین از روسیه تن در نداد، ضد انقلاب قفقاز را سرکوب کرد، برای وی مهم این بود که در خوی مردم شوروی این تساوی خلقها نفوذ کند و مردم با این روحیه پرورش یابند. دولت شوروی پس از تصرف حاکمیت این اعلامیه را منتشر کرد ... اولین کنگره شوراها در ماه ژوئن این سال حق خلقهای روسیه را در تعیین آزادانه سرنوشت خویش اعلام داشت. دومین کنگره شوراها در اکتبر این سال این حق استرداد نشدنی خلقهای روسیه را قاطع تر و مشخصتر تصریح کرد.

شورای کمیسرهای خلقها در اجراء اراده کنگره‌های مزبور تصمیم گرفت اساسهای زیرین را پایه فعالیت خویش در باره مسئله ملیتها روسیه قرار دهد:

- ۱- برابری و حق حاکمیت خلقهای روسیه.
  - ۲- حق خلقهای روسیه در تعیین آزادانه سرنوشت خویش تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل.
  - ۳- الفای تمام و هرگونه امتیاز و یا محدودیتهای ملی و مذهبی.
  - ۴- رشد آزادانه اقلیتهای ملی و گروه‌های اتنوگرافیک (نژادی-قومی) ساکن روسیه.
- فراینی شخصی ناشی از مواد فوق بی‌درنگ پس از تشکیل کمیسیون امور ملیتها تدوین خواهد شد.

بنام جمهوری روسیه کمیسر خلقها در امور ملتها  
صدر شورای کمیسرهای خلق یوسف جوگاشویلی  
و. اولیانوف (لنین) استالین

در گزارشی که در زمینه روزشمار انقلاب اکتبر تدوین شده گفته میشود: "بلافاصله" رادای مرکزی "رادا" نام ارگانهای مرکزی سازمانهای ضد انقلابی ناسیونالیستهای بورژوازی در اوکراین و بلوروسی طی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۱۷ می‌باشد) در کیف، اوکراین را جمهوری مستقل اعلام داشت. سنای هلینگفورس نیز بنام دولت فنلاند همین عمل را انجام داد. در سبیری و در قفقاز نیز "حکومتها" مستقل پیدا شدند. کمیته عالی نظامی لهستان بیدرنگ تمام واحدهای نظامی را

از ارتش روسیه جدا کرد. آنها را در سازمان واحدی بهم پیوست، کمیته‌های آنها را منحل کرد و انضباط آهنین برقرار ساخت. تمام این "حکومتها" و "جنبشها" دارای دو وجه مشترک بودند. سرمداران آنها طبقات ثروتمند بودند، از بلشویکها هراس داشته و نسبت به آنان نفرت می‌ورزیدند.

در همان گزارش می‌خوانیم: "ولی هنوز چند مرکز خطرناک مخالف باقی بود مانند "جمهوری" های اوکراین و فنلاند که بهیچوجه روی گرایشهای ضد شوروی خود را پنهان نمی‌کردند. دولتهای "هلینگفورس" و کیف، واحدهای نظامی مورد اطمینانی بر دور خودگرد آورده دست اندرکار ریشه کن ساختن بلشویسم، خلع سلاح و تبعید سربازان روس بودند: "رادا"ی اوکراین در سراسر روسیه جنوبی قدرت حاکمه را قبضه کرده و "کالدین" را از لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات تقویت می‌کرد. فنلاند و اوکراین با آلمانها وارد مذاکرات سری شدند و علاوه بر آن بی‌درنگ توسط دول متفق برسمیت شناخته شدند و این دولتها وامهای هنگفت در اختیار آنها گذاردند و از طبقات ثروتمند آنها در کار تشکیل مراکز ضد انقلابی برای حمله به روسیه شوروی حمایت کردند آنگاه که بلشویسم در این مبارزات پیروز گشت بورژوازی مغلوب، آلمانها را فرا خواند تا حکومت وی را احیاء کنند."

وظیفه پرولتاریای روس چه بود؟ بی‌اعتنایی به سرنوشت پرولتاریای کل روسیه به استناد به اعلامیه منتشره نسبت به حقوق خلق؟ خیر! دفاع کمونیستها، دفاع مشروط بود، بلشویکها چه در اوکراین و چه در قفقاز یک تنه متکی بر آموزش مبارزه طبقاتی به کمک برادران روسی خود قد علم کردند و این پایگاههای ضد انقلاب را که مسئله ملی را بهانه‌ای برای سرکوب پرولتاریا کرده بودند درهم شکستند. بلشویکها نشان دادند که هرگز برای مسئله ملی مطلقیتی قایل نیستند و به آن صرفاً از دریچه منافع پرولتاریائی می‌نگرند. در آنروز کمونیستهای قفقاز، اوکرائین نیز در کنار کمونیستهای روس جنگیدند. آنها در درجه اول کمونیست بودند تا قفقازی، اوکرائینی یا متعلق به ملیتی دیگر. برای آنها مبارزه طبقاتی اولویت داشت و تفاوتی مابین تزاریسیم و حاکمین جدید "دولتهای مستقل" نمی‌دیدند. لنین در "قطعنامه در باره مسئله ملی" نوشت: "مسئله حق ملل به جدائی آزادانه را بهیچوجه نمی‌توان با مسئله صلاح بودن جدائی فلان یا بهمان ملت در فلان یا بهمان لحظه مخلوط کرد. این مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه‌ای بطور کاملاً مستقل و از نقطه نظر مصالح تمام سیر تکامل اجتماعی و نیز مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند."

آیا آقای گنجی خواهان آزادی انتشار "توفان" نیز در ایران است؟

## حقوق ویژه کومله یا تجزیه و جدت پرتاریا

در زمینه سازمانی نیز "حزب کمونیست" بیک مصالح غیراصولی متوسل شده است. آنها در گفتار خود می‌آورند: "نحوه سازمانیابی امر دلخواهی نیست و بر اساس پایه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تعیین می‌شود. بر اساس تمایلات عینی، ما حقوق ویژه‌ای برای کومله در درون حزب کمونیست برسمیت می‌شاسیم". آیا می‌شود از این جملات بی‌سر و ته یک اصل حزبی استنتاج کرد؟ طبقه کارگر ایران طبقه واحدیست منتها طبقه‌ایست که فاقد تملک بر وسایل تولید بوده و جز نیروی کار خود چیزی برای تملک و فروش ندارد. این طبقه بعلت موقعیت خاصی که در تولید جامعه کسب میکند آزادی در آزادی همه همزنجیران خود و در وحدت کامل با آنهاست. بورژوا بر عکس به علت موقعیتهای گوناگون خود چه از نظر رشته‌های مختلف تولیدی، تسلط بر بخشی از سرمایه اجتماعی، در عین اینکه منافع مشترکی را مبتنی بر دفاع از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید دارد، بر سر چگونگی غارت و سهمبری بیشتر از استثمار طبقه کارگر به تناقض در بین خود گرفتار است. بورژواها نمی‌توانند حزب واحد طبقاتی ایجاد کنند. و این تنها طبقه کارگر است که بالقوه توانائی ایجاد حزب یک پارچه را دارد. اگر منظور رفقای حزب کمونیست این است که مثلاً طبقه بورژوازی نمی‌تواند حزب طبقه کارگر ایجاد کند و باین مفهوم سازمانیابی امر دلخواهی نیست و بر اساس پایه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی - و در اینجا اقتصادی - تعیین می‌شود، ما با آنها موافقیم. اگر رفقا منظورشان این است که در سازمانهای زنان، مردان نمی‌توانند عضو باشند و این نحوه سازمانیابی نیز مشروط به آن نکاتی است که قید کرده‌اند، باز ما با آن موافقیم لیکن این حکم کلیت ندارد. چون نحوه سازمانیابی حزب طبقه کارگر را که حزبی واحد، برای طبقه‌ای واحد است به ملوک‌الطوایفی خاصی بدل میکند که مبتنی بر قبول همان عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. با این تعریف متافیزیکی می‌توان مدعی شد که در حزب طبقه کارگر باید سازمان زنان حزب طبقه کارگر به علل اجتماعی فرهنگی و سیاسی وجود داشته باشد. باید سازمان جوانان حزب طبقه کارگر وجود داشته باشد (توجه کنید نه بمنزله سازمان جداگانه، بلکه بمنزله سازمانی در درون حزب طبقه کارگر) باید سازمان طبقاتی خلقهای ایران وجود داشته باشد. آنوقت نام چنین سازمان چهل تکه‌ای دیگر حزب طبقه کارگر نیست حزبی ملهم از ایده‌های خرده بورژوازی است. مسلماً وقتی وحدت حزب در یک کشور ملعبه دست عوامل اجتماعی فرهنگی و تاریخی می‌شود تصمیمات حزب نیز نمی‌تواند یک پارچه

باشد، چرا که هر سازمانی ساز خودش را می‌زند و دقیقاً به همین دلیل نیز بر وجود سازمان جداگانه خود پافشاری کرده است.

لنین در یک گام به پیش و دو گام به پس دقیقاً همین موارد را مورد نظر دارد وقتی می‌نویسد: "اما رفیق مسخف در نسطقی که بمناسبت بیرون رفتن بوند Bund ایراد نمود رفتار خود را به طرز بیمانندی توصیف کرد. مکث روی این نطق خالی از فایده نیست. رفیق مسخف می‌گوید که پس از قطعنامه‌ایکه فدراسیون را رد کرد مسئله مربوط به موقعیت بوند در حزب سوسیال دموکرات روسیه برای من از صورت یک مسئله اصولی در آمده و به مسئله سیاست عملی نسبت یک سازمان ملی که در نتیجه عوامل تاریخی به وجود آمده است مبدل گردید". مسخف از نظریه بوندیستها که بعلت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در درون حزب سوسیال دموکرات حقوق ویژه‌ای را طلب می‌کردند به دفاع برمی‌خیزد و لنین وی را بساد سخریه می‌گیرد. لنین نوشت "وظیفه اپوزیسیون... این بود که استقلال، خصوصیت و منافع محدود گروه‌های کوچک را در مقابل حزب رسمی که بر طبق اصول "ایسکرا" ایجاد شده و می‌بایستی آنها را در خود حل نماید حراست کند... رفیق مارتف به کسانیکه "تصور آنها در باره انضباط حزبی از حدود وظایف فرد انقلابی نسبت به گروه مآدونی که خود جز آنست، تجاوز نمی‌نماید شدیداً حمله می‌کند و به جا هم حمله میکند. مارتف به هواداران محفل بازی می‌گوید: "هرگونه گروه‌بندی اجباری (تکیه روی کلمه از مارتف است) در داخل حزب واحد مجاز نیست". (صفحه ۱۵۵ - منتخبات آثار لنین چاپ فارسی).

محفل دیگری بنام "یورژنی رابوچی" نیز استدلالی شبیه بوندیستها داشت، آنها بر آن بودند "گرچه فرد فرد همه ما حزب واحدی را تشکیل میدهیم. ولی معهداً این حزب از یک سلسله سازمانهای تشکیل می‌شود که باید آنها را همچون واحدهای تاریخی به حساب آورد... اگر چنین سازمانی برای حزب مضر نباشد، در این صورت انحلال آن هیچ موجبی ندارد".

لنین در همان اثر خود در مورد ماده اول آئیننامه به کنگره پیشنهاد کرد: "هر کس که برنامه حزب را قبول کند و حزب را خواه با وسایل مادی و خواه با شرکت شخصی در یکی از سازمانهای حزبی پشتیبانی نماید عضو حزب شناخته می‌شود". لنین بویژه بر شرکت در یکی از سازمانهای حزبی تکیه می‌کند زیرا این شرکت، شرایطی را بدنبال می‌آورد که از جمله آن تبعیت اقلیت از اکثریت و پذیرش اصل مرکزیت دموکراتیک در حزب است. لنین بر آن بود که این

حزب است که افراد را با شرکت دادن در یکی از سازمانهای حزبی به عضویت می‌پذیرد و نه سازمانهای جداگانه و نه افراد جداگانه و به صرف قبول برنامه حزب و بدون تن دادن به موازین سازمانی می‌توانند خود را عضو حزب بدانند. این نوع درک از عضویت در حزب حدود و ثغور حزب را معین نمی‌کند، تشکل گُل گشادی است که هیچکس تابع تصمیم حزب نیست، حزب را فاقد اراده واحد در عمل کرده و هیچ اثر عملی ندارد. هر نوع فرمول دیگری بمفهوم صحه بر انفرادمنشی روشنفکری بوده بروکراتیسم، فرمالیسم و آنارشیزم است. در حزب طبقه کارگر جایی برای حقوق ویژه نیست، کسی را بر کسی از نظر رعایت موازین سازمانی برتری نیست، "کومله" که با اتحاد با "اتحاد مبارزان کمونیست" تن در داده و متحداً حزب واحدی را ایجاد کرده‌اند باید به انحلال سازمان خود به مثابه "کومله" تن در دهد زیرا نمی‌شود عضو "کومله" بود ولی عضو "حزب کمونیست" نبود. نمی‌شود سازمان واحد حزب طبقه کارگر را پذیرفت و در عین حال سازمان دیگری را زنده نگاهداشت که دارای حقوق ویژه خود باشد. سازمانیکه فقط طبقه کارگر کرد را سازمان دهد و بیچ کند. در اینجا آنچه جلب نظر میکند تعلق ملی یعنی کرد بودن است که بتعلق طبقاتی یعنی کارگر بودن رجحان داده شده است. "اتحاد مبارزان کمونیست" برای ایجاد حزبی یک سازش غیر اصولی تن داده و تصمیم ناسیونالیسم کرد گردیده است. ریشه این تصمیم در انفراد منشی، خود بزرگ بینی، آشفته فکری روشنفکرانه، سودجویی و سردرگمی ایدئولوژیک رهبران "اتحاد مبارزان کمونیست" است. آنها که در برنامه خود می‌نویسند: "بدین سان در ایران نیز همچون دیگر کشورهای سرمایه‌داری (یعنی مثلاً آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیس و در عین حال اسپانیا، یونان و ... -توفان) مبارزه استثمار شونده‌گان علیه استثمارکنندگان بر محور مبارزه پرتاریا و بورژوازی به مثابه طبقات اصلی جامعه شکل می‌گیرد". و بنا بر این تحلیل کل بورژوازی ایران را اعم از فارس، کرد، آذری در مقابل کل پرتاریای ایران اعم از فارس، کرد، آذری و ... قرار می‌دهند در عمل اما، هم برای بورژوازی کرد و هم برای پرتاریای کرد حساب جداگانه‌ای باز می‌کنند. حزب طبقه کارگر ایران را نیز نه بر اساس تحلیلشان در برنامه بلکه بر اثر شرایط زیستشان در کردستان و اتحادشان با "کومله" تشکیل می‌دهند. مسلماً حزبی که متشکل از دستجات با حقوق ویژه باشد، فاقد ملاک سازمانی حزب طبقه کارگر باشد، ایدئولوژی ناسیونالیستی بر انترناسیونالیستی در زمینه‌های مشخص بر آن بچربد، این حزب، حزب طبقه کارگر نیست. حزبی برای فریب

طبقه کارگر است. حزبی است در دوران تسلط ارتجاع اسلامی و قرق پیاسداران وی، در دوران تشتت ایدئولوژیک و بی‌تجربگی جنبش کمونیستی اخیر ایران با فیتیشسم خاص کتابپرستانه خود میدان جولانی یافته تا در عرصه اجتماع تئوریهای خود را به قیمت خون ده‌ها هزار مردم ستمکشیده ایران بی‌آزماید (۱).

شما حقوق ویژه‌ای در حزب خود به "کومله" داده‌اید، حقوق فراکسیونی که با هر اصل حزبی لینی مغایرت دارد. شما حزب یکپارچه طبقه کارگر رابه ملوک‌الطوایفی قومی بدل کرده‌اید تصور آنرا بکنید که حزب طبقه کارگر ایران برای هر خلقی و پرولتاریای هر خلقی بر اساس خصوصیت ملی حقوق ویژه قایل شود. مگر لنین در یک‌گام به پیش دوگام به پس مدتها علیه این نظریه بوندیستا به مبارزه برخاست که شما لیبرالیسم سازمانی را مجدداً بر پرچم خود نوشته‌اید. اگر شما نماینده طبقه کارگر ایران هستید که در آن صورت "کومله" بخشی از شما و تابع تصمیمات حزب واحد است. اما اگر "کومله" نماینده طبقه کارگر کردستان است و شما نماینده طبقه کارگر سایر خلقهای ایران که تازه معلوم نیست که بقیه خلقهای ایران این نمایندگی را به شما داده باشند - زیرا که آنها سازمان خاص خود نظیر کومله را ندارند - در آنصورت با دو حزب طبقه کارگر روبرو هستیم. حزب طبقه کارگر ایران و حزب طبقه کارگر کردستان ایران. طبقه کارگر واحد ایران دارای دو حزب طبقه کارگر است و حتماً سندیکاهای کارگری نیز باید بر اساس خصوصیت ملی تقسیم شوند. مانند انجمنهای سینه‌زنی ایران از قبیل انجمن سینه‌زنی آذربایجانی‌های مقیم تهران و یا ... که علم و کتل خود را براه بیاندازند. شما میخواهید آنطور که مدعی هستید "با حفظ نام "کومله" در درون "حزب کمونیست" به کارگران کرد "بگوئید" که شما با همان نمایندگان کارگران روبرو هستید که از منافع شما دفاع "می‌کردند" و "اینها در حزب کمونیست وجود دارند" و سپس نتیجه می‌گیرید: "پس حفظ نام کومله لازم است". چرا شما بدون حفظ نام کومله قادر نیستید بکارگران کرد بگوئید که کارگران منافع واحدی دارند و باید حزب واحدی داشته، اتحادیه واحدی داشته و تحت نام واحدی برآمد نمایند؟ چرا گفتن این حقیقت بکارگران کردستان مشکل است. آیا در اینجا دست ناسیونالیسم نیست که باخلال مشغول است؟

بنظریات داهیان حزب کمونیست گوش فرا دهید: "نیروی پیشمرگه تحت مرکزیت کومله خواهد بود. انتخاب می‌کند و بخشی از حزب کمونیست است. در اساننامه این حق برسمیت شناخته می‌شود که در مذاکره با دولت مرکزی بنام کومله و نه بنام حزب کمونیست شرکت کند. اگر می‌خواهی با دیگر برادران کردت همکاری کنی و مبارزه کنی و امرت با امر آنها

عین حال لازم می‌دانیم عکس‌العمل "اتحاد مبارزان کمونیست" و سایر گروههای متحد یعنی این کمونیستهای با متانت را نیز بدانیم).

۲- روح نقل قولهای سمینار همچنین در نشریه "پشرو" منعکس شده است. نحوه سازمانیابی خود کمونیستها و آرایش تشکیلاتی که آنها بخودشان می‌گیرند یک امر دلخواه و اختیاری نیست، بلکه بوسیله عوامل عینی، اقتصادی و اجتماعی تعیین می‌شود. و در جای دیگر "بنظر ما کومله باید بر روی تشکیلات حزب در کردستان بماند. باین ترتیب ما می‌توانیم به کارگران و زحمتکشان کردستان بگوئیم که شما در حزب کمونیست با همان کومله خودی و قابل اعتماد با همان نیروی صادق و پیگیری سروکار دارید که در شرایط سخت با آمده و در برابر چشمان شما از آزمایشهای فراوان سربلند بیرون آمده است. با همان مبارزینی سروکار دارید که سالهاست با شما زندگی و مبارزه کرده‌اند و همراه شما در پیشاپیش شما برای حقوق و آزیتان جنگیده‌اند... ما می‌گوئیم کومله یعنی تشکیلات حزب در کردستان کنگره خود را خواهد دانست که سیاستهای مربوط به کردستان و سرنوشت خلق کرد را در آنجا تعیین خواهد کرد و توسط همین کنگره هم کمیته مرکزی رهبریش را انتخاب خواهد کرد. نیروی پیشمرگه تابع این رهبری خواهد بود و برای آزادی و خود مختاری کردستان خواهد جنگید. چنانچه لذا کره‌ای پیرامون سرنوشت خلق کرد با دولت مرکز مطرح باشد. کومله می‌تواند بنام و با اختیار خود وارد این مذاکره بشود و موضع بگیرد. کومله این حق و استقلال عمل را دارد که با نیروهای سیاسی دیگر کردستان و با بخشهای دیگر خلق کرد و نیروهای سیاسی آنها بنام و از طرف خود تماس و گفتگو و مراد خواهد بود. کومله حق خواهد داشت که بنام خود و مستقلاً از جانب زحمتکشان کردستان و خلق کرد در همه مراجع بین‌المللی حضور پیدا کند و صدای آنها را بگوش جهانیان برساند و بر ایشان پشتیبانی کسب کند و نظیر اینها و همه این حقوق در اساننامه توسط حزب کمونیست برسمیت شناخته خواهد شد.

باین ترتیب است که ما نغمه مخالفت ناسیونالیستی با شرکت کومله در حزب کمونیست را که بناچار کارگران و زحمتکشان را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد - خشی میکنیم و بر بی‌اعتمادی و نگرانی محتمل کسانی هم فایق می‌آئیم که ممکن است بگویند چنانچه در حزب کمونیست وارد بشوید معنی‌اش این است که اختیاراتان را فاسرها در دست می‌گیرند و در تهران برایتان تصمیم‌گیری می‌شود زیرا که به شاخه یک سازمان سرتاسری تبدیل می‌شوید"

ادامه دارد.

گره خورده می‌توانی بروی با نام خودت با آنها مذاکره کنی. بنام خودت با آنها قرارداد امضاء کنی، در مراجع بین‌المللی برو در سازمان ملل برو و بنام خودت صحبت کن. باین ترتیب ما دست ناسیونالیسم را از پشت می‌بندیم که کاک خالد نتواند پرولتاریا را دنبال خود بکشد (احسن. آفرین بر شما رهبران زرنگ پرولتاریا - توفان) (۲).

"اتحاد مبارزان کمونیست" خود را منحل کرده و به عضویت "حزب کمونیست" در آمده، "کومله" خود را منحل نکرده و وی هم به عضویت "حزب کمونیست" در آمده. "حزب کمونیست" فاقد نیروی مسلح است و نمی‌تواند بر نیروی مسلح پیشمرگه فرمان راند زیرا فارسها در آن رهبری دارند. نیروی پیشمرگه نیز رهبری "کومله" برسمیت می‌شناسد و نه رهبری "حزب کمونیست" را و ما از جمله‌ی "انتخاب می‌کند" چنین درک می‌کنیم که نیروی پیشمرگه رهبری "کومله" را بصورت دموکراتیک انتخاب می‌کند و "حزب کمونیست" در انتخاب این رهبری نقشی ندارد و عجب اینکه این سازمان جداگانه که حتی رهبریش نیز با دموکراسی افراطی توسط عناصر غیر حزبی "پیشمرگه" که نیروی غیر پرولتری و ماهیتاً خرده‌بوروازی است انتخاب می‌شود خود بخشی از کل، یعنی بخشی از حزب است آنوقت همین جزء که در واقع شکسته نفسی نموده و خود را جزء و بخشی از کل یا "حزب کمونیست" میدانند، تابع تصمیم حزب نیست، تابع کل نیست، میتواند رهبریش را عضو غیر حزبی انتخاب کند، میتواند این حق را داشته باشد از بالای سر "حزب کمونیست" با سایر برادران خودش که امرش با امر برادران فارس و...

#### پاورقی‌ها

(۱) - تاکنون چندین بار در رادیو عراق سربازان غیر کرد ایرانی را به مصاحبه آورده‌اند که مدعی شده‌اند در جبهه کردستان اسیر کومله شده‌اند و کومله آنها را به عراق تحویل داده است. کومله نیز تاکنون هرگز این مطلب را تکذیب نکرده است. لیکن ما می‌دانیم که در جبهه کردستان تنها ارتش جمهوری اسلامی نیست که با کردهای ایران در حال جنگ است. مرتجعین کرد (چون حتماً رفقا قبول دارند که در بین کردها، مرتجع نیز میتوان یافت و خصوصیت طبقاتی بر ملی می‌چربد - توفان) نیز بنام دارودسته‌های پیشمرگان کرد مسلمان، دارودسته‌های هوادار بارزانی نیز با کردهای ایران مشغول جنگند. چرا کومله مرتجعین کرد اسیر را تحویل عراق نمی‌دهد؟ اگر کومله واقعاً از ناسیونالیسم کرد الهام نمی‌گیرد نباید بین دشمن با دشمن فرقی بگذارد. ما امیدواریم کومله یا اتهامات رادیو عراق را رد کند و یا ما را نسبت به این ادعا روشن کند. و در



## بیاد نادر نادرپور مدیحه سرای بزرگ ایران (۶)

شاعر و هنرمند اگر شعر و هنر را به مسائل سیاسی منحصر گرداند، خود را از عوالم پهناوری محروم می‌سازد و اگر بین کلیه پدیده‌های اجتماعی و مسایل سیاسی بخواهد رابطه مستقیم برقرار کند گرفتار بن‌بست می‌شود و کارش به ابتدال می‌کشد. عشق، تنهائی، بیماری، اندوه فراق، لذت وصال، حسد، ترس، سخاوت، از خودگذشتگی، بخل، شوق و صدها معنای دیگر در اجتماع وجود دارد که شاعر باید آنها را نیز ببیند و تصور کند. استادی شاعر و هنرمند در هر یک از این زمینه‌ها بجای خود ارزش دارد. طبیعت نیز عرصه پهناوری برای طبع آزمائی شاعر است. از این جهت خطاست اگر به قطعاتی از نادرپور که مصروف به چنین معانی و چنین پدیده‌هایی است، کم اعتناء باشیم، بخصوص که برخی از آنها مقام بلندی دارد. برای نمونه می‌توان از این قطعات نام برد: "رقص اموات"، "دیوانه"، "در چشم دیگری"، "برگور بوسه‌ها"، "راز"، "شب بیمار"، "بیاد دوست"، "ناشناس"، "انتظار"، "آشنی"، "عطش"، "بت تراش"، "مسافر"، "حسرت"، "در پایان"، "شامگاه"، "زنیق"، "فالگیر"، "کوچه میعاد".

### نوآوری در مضمون

بیشتر کوشش نادر پور متوجه یافتن مضامین تازه است، و باید انصاف داد که چنین مضامینی در اشعار وی فراوان دیده می‌شود. از همان نخستین روزهایی که نادر پور بشاعری آغاز کرد کوشید که دنیا را با چشم خودش ببیند و با زبان خودش تصویر کند و از تقلید دیگران، اگر چه سخنوران بزرگ، بپرهیزد. از این جهت نخستین اشعار او نیز حاکی از دید تازه‌ایست. این ابیات در وصف شب مهتابی قبرستان و وحشت و اندوه آن از اولین اثر چاپ شده او "رقص اموات" است.

اینجا سکوت و خاطره‌ها خفته بود و باد در دود شب توهم و رویا دمیده بود. کم کم دهن ز خنده تهی کرده بود ماه غمگین در آسمان کبود آرمیده بود.

اندام بیشه در شمد نرم ماهتاب

چون زخمیان پیر به بستر لمیده بود

در پای چشمه‌ایکه مه آید در آن برقصد

از خستگی چنار نحیفی خمیده بود

"فالگیر" از آخرین ساخته‌های چاپ شده نادرپور است (در مهر ۱۳۳۸). نادرپور غروب پائیز را در آنجا

اینطور توصیف میکند:

کندوی آفتاب به پهلوی فتاده بود

زنبورهای نور ز گردش گریخته

در پشت سبزه‌های لگدکوب آسمان

گلبرگهای سرخ شفق تازه ریخته...

نادر پور نشان می‌دهد که چگونه میتوان مضامین نوین غرب را بذهن ملتی که قرن‌هاست با مضامین قدیم آشناست نزدیک ساخت، و از این حیث نمونه‌های موفقیت‌آمیزی که بدست داده کم نیست. نادرپور آنقدر از تقلید بیزار است که اگر هم در جایی مضمونی قدیم را تکرار می‌کند، میکوشد لااقل چاشنی تازه‌ای بدان بزند و عنصر نوئی وارد آن کند. مثلاً دل را در اشعار فارسی به شیشه و آینه تشبیه می‌کند، چنانکه سعدی گوید:

دلم شکستی و رفتی خلاف عهد مودت

به احتیاط رو اکنون که آینه شکستی

و یا حافظ:

کفر است در طریقت ما کینه داشتن

آئین ماست سینه چو آینه داشتن

نادرپور این مضمون را گرفته ولی به آن اکتفاء نکرده و بالاخره چیز تازه‌ای از آن ساخته است:

دلم من آینه‌ای بود و پر از نقش تو بود

دیگر آن آینه که از نقش تو پر بود شکست

بدیهی است که در روزگار ما دیگر تشبیه عاشق گریان به شمع تشبیه کهنه‌ایست. نادرپور در یک جا این تشبیه کهنه را گرفته، ولی ببیند چه جان نوئی در آن دمیده است:

سیمای من سیمای آن شمع غریب است

کز اشک، باری میکشد برگرده خویش

من نیز چون او در سراسیم زوالم

با کوله‌بار روزهای مرده‌ی خویش

اینکه نادرپور از تقلید شعر قدیم پارسی می‌گریزد به آن معنا نیست که از این منبع لطف الهام نمی‌گیرد. دقت در اشعار نادرپور نشان می‌دهد که او با ادبیات قدیم ایران کاملاً آشناست و از آنها بخوبی بهره‌برداری می‌کند. بطوریکه در اشعار نادرپور گاهی چاشنی اشعار قدیم به مذاق می‌خورد. آیا شما در این دوییت او:

من کوهم و من سینه سوزان کویرم

از هم بشکافید دلم را و سرم را

تا در دل من صد هوس گمشده ببیند

وند سر من پیکره‌های هنرم را

آثاری از قصیده معروف منوچهری نمی‌بیند:

آزاده رفیقان منا من جو بمیرم

از سرخترین باده بشوئید تن من

این چند بیت از سخنوران گذشته را با ایاتی از نادرپور در کنار هم بگذارید:

سعدی:

چنان بدم تو الفت گرفته مرغ دلم

که یاد می‌نکند عهد آشیان ای دوست

نادرپور:

چنان به حسرت پرواز خو گرفته دلم

که سرنوشت خود از خاکیان جدا بینم

سعدی:

چه روزها بسر آورده‌ام در این امید

که با وجود عزیزت شبی به روز آرم

نادرپور

چه شامها که سر آمد، چه روزها که گذشت

بدین امید که از عشق بهره‌ای گیرم

حافظ:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

نادرپور:

دریغ و درد ازین بیشتر ندانستم

کز آن سیاه شبم سرنوشت پیدا بود

حافظ:

دیدم خواب دوش که ماهی برآمدی

کز عکس روی او شب هجران سرآمدی

یادش بخیر ساقی سیمین عذار من

کز در مدام با قلع و ساغر آمدی

نادرپور:

همچون "نوس" کز صدفی سر برون کشد

دامن کشان ز جام شرابم برآمدی

یک لحظه چون حباب شراب آمدی به رقص

وانگاه کف زنان به لب ساغر آمدی

برای رفع سوء تفاهم باید تکرار کرد که منظور ما

بهیچوجه آن نیست که نادرپور در سرودن این گونه

اشعار خواسته است تقلیدی بکند و یا به شعر خاصی از

قدما نظر داشته، بلکه منظور آن است که آشنائی عمیق

وی با ادبیات کهن و پر از غنای ایران، آثار مثبت خود

را در اشعار نادرپور گذاشته و بین آنها پیوندی جدی

بوجود آورده است. این خاصیت در کلیه آثار شعرا و

نویسندگان در هر عصر و زمانی هست. سخنوران

نابغه‌ای چون سعدی و حافظ و فردوسی نیز سخن خود

را بر بنیاد سنتهای گذشته بر پا کرده‌اند، با این تفاوت

که در دایره گذشته محدود نمانده و راهی بسوی آینده

گشوده‌اند. نادرپور نیز بجای خود در چنین تلاش و

کوششی است.

### نوآوری در لفظ و قالب سخن

نادرپور در برگزیدن کلمات و وزن و قافیهای اشعار

بصیرت و دقت دارد، ولی همه اینها را تابع بیان

مضمون می‌گرداند. از این لحاظ برای او هیچ کلمه‌ای

مقدس و هیچ کلمه‌ای مطرود نیست، هیچ وزنی اصالت

خاصی ندارد و هر وزنی را باقتضای مهنی میتوان

شکیت و در اختیار گرفت، هر قافیه‌ای را هم می‌توان از

مقام اجل خود پائین کشید و در پای معنی انداخت. در

دیباچه "سرمه خورشید" کاملاً بدرستی می‌گوید: "هرگز

برای اینکه "نوپردازی" کرده باشم در قالب سخن دست

نبرده‌ام زیرا بگمان من "قالب" و "مضمون" کودکان

توامانند و با هم بدنیا... ادامه در صفحه ۱۰

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

نادرپور...

می‌آیند و بدین سبب "قالب طبیعی" را به تکلف دگرگون کردن شاید عملی "شاعرانه" بنماید، اما کاری "صمیمانه" به شمار نمی‌آید. در قالب سخنی که از سر نیاز سروده‌ام هرگز احساس ناتوانی نکرده‌ام و اگر گاهی وزنی چند را بهم آمیخته و یا قافیه‌ای چند را در هم شکسته‌ام از سر ضعف نبوده است. از این جهت در ساخته‌های نادرپور در بسیاری جاها وزن به آخر نمی‌رسد و یا با وزن نزدیک بخود عوض میشود، قافیه‌ای به مسامحه برگذار می‌گردد و یا اصولاً از نظر شاعر می‌افتد.

در این جا نکته‌ای جلب نظر می‌کند و آن این است که گوئی یکی از اوزان شعری توانسته است نادرپور را - با همه آزادگی او از بند وزن و قافیه - پایبند خود سازد و این همان وزنی است که نخستین اثر شاعر به آن ساخته شده است:

سوت ترن بگوش رسد نیمه‌های شب  
آهسته از کرانه دریای بیکران

برای مثال باید گفت که از ۳۵ قطعه مجموعه "چشمها و دستها" ۱۳ قطعه به این وزن ساخته شده است.

با این شرح آیا تیتون گفت استفاده نادرپور از اوزان مختلف و ممکن شعری استفاده تمام و کمالی نیست؟

### چند نکته ناموزون

قسمتی از بهترین ساخته‌های نادرپور اشعار عاشقانه اوست، و آنچه مایه لطف این اشعار شده عبارت است از عشقی که از واقعیت زندگی سرچشمه می‌گیرد، احساسات عالی‌های که زائیده عشق حقیقی است، و صداقت در بیان. نادرپور فقط در یکی دو مورد از این زمینه خارج شده است. ولی کاش این یکی دو مورد هم در دیوان او نبود. در "شعر انگور" قطعه‌ای دارد با عنوان "کینه" که در خطاب به زنی اینطور آغاز می‌شود:

ایکه با مردن من زنده شدی

چه از این زنده شدن حاصل تست

کینه تلخ مرا کم مشمار

که بخونخواهی من قاتل تست

و اینطور پایان می‌یابد:

من ترا باز بخود خواهم خواند

من ترا از تو رها خواهم کرد

تا کنارم بنشینم همه عمر

بندت از بند جدا خواهم کرد

از این اشعار بوی کینه قرون وسطائی می‌آید. اصلاً شایسته شاعر نیست.

در همین مجموعه قطعه‌ای دیده میشود بنام "بیتاب". اما منظور از آن بیتابی عاشق نیست، بیتابی معشوقه است:

تکیه به بالش زند حریص و هوسناک

در دل خود پرورد امید گناهم

تا بگدازم به داغ بوسه تش را

مانده و ماند همیشه چشم براهم این خودخواهی و غرور در عشق با خود خواهی و غرور در عالم سیاست و سایر عوامل زندگی چه تفاوتی دارد؟ همه بیک اندازه ناپسند است.

قطعه "نیخند" در "سرمه خورشید" هم در دیوان نادرپور تک افتاده است. این قطعه انعکاسی از واقعیت نیست. نادرپور نخست ساحل را در یک شب مهتابی توصیف می‌کند. کلبه‌ئی بر سر انبوه ماسه‌ها می‌لرزد مرد صیاد آماده رفتن بدریا و در آویختن با ماهیان است:

بدرود می‌کند نفسی چند با زنش

زن گرم گرم بر دل خود میفشاردش

این شیردل زنی است که او در شب دراز

تنها درون کلبه خود میگذاردش

مرد می‌رود و "آشک از شکاف دیده زن جوش می‌زند".

شب به نیمه میرسد و به صبح روی می‌آورد. زورق

نشین هنوز در آغوش آنهاست. کم کم سیده می‌دمد:

لختی دگر سیده دمیده است و از نسیم

دریا شنیده بوی خوش آفتاب را

مردی درون کلبه صیاد خفته‌است

در بازوان فشرده زنی کامیاب را

آیا این شعر واقعاً منظره‌ای از زندگی صیادان است؟ نه

اینکه چنین حادثه‌ای در زندگی صیادان هیچگاه روی

نمی‌دهد، ولی نمیتوان گفت که چنین حادثه‌ای

نموداری از زندگی صیادان و عشق آنهاست. نظیر این

حادثه نمودار زندگی طبقات دیگرست، طبقاتی که

پیوند زندگیشان پول و دروغ است.

نکته دیگر اینکه قسمتهای مختلف این قطعه با هم

درست نمی‌خواند. وقتی که مرد از زن جدا میشود

"آشک از شکاف دیده زن جوش می‌زند" و انسان به

صمیمیت و وفای او جلب می‌شود. ولی همین زن یک

لحظه دیگر در انتظار مرد دیگرست که از راه میرسد!

### انتظار و آرزو

اینکه با وجود محیط تیره و خفقان‌آور کنونی ایران باز

قریحه‌هایی همچون نادرپور و دیگران میشکند خود

بهترین مایه امید به فردای ملت ماست. ما انتظار داریم

که شاعری چون نادرپور پیش از پیش زبان‌گویای خود

باشد و آنچه‌آن پیوندی میان شاعر با مردم بوجود آید که

شعر وی نه فقط بیان شادی و اندوه، خشم و فریاد خود

او باشد، بلکه پیش از پیش شادی و اندوه، خشم و

فریاد میلیون‌ها انسان را منعکس کند. قریحه نادرپور آن

نیرو را دارد که عرصه پهناورتری را در زیر پر بگیرد. ما

برای او آرزو مند چنین پروازی هستیم.

۱۰ آبان ۱۳۴۰ احمد قاسمی

نادر پور درگذشت، مطالعه آثار وی و نقد موشکافانه

رفیق قاسمی از این آثار تا زمانیکه رفیق ما در قید

حیات بود نشان میدهد تا به چه اندازه در شناخت آثار

نادر و سیر تحول آنروز وی موفق بود.

نادرپور گرچه علیه دیکتاتوری مذهبی مبارزه کرد و در این امر پیگیری نشان داد و از زجر مردم ایران داغ‌دیده شد و از خوشحالی آنها احساس مسرت کرد ولی هیچگاه نتوانست به مواضع زحمتکشان ایران نزدیک شود و چاره دردهای اجتماعی را در ایدئولوژی رها نبیخش کمونیسیم جستجو کند. نادر نادر پور این مدیحه سرای بزرگ ایران به منافع طبقاتی طبقه خود همواره وفادار ماند. رفیق قاسمی در میان ما نیست تا شاهد تکامل و تحول نظریات نادر نادر پور بوده آنرا به نقد بکشد ولی ما با الهام از وی اضافه می‌کنیم که نادر نادر پور متاسفانه به نوعی ملی‌گرایی ناخوش آیند دچار شده بود که به مصلحت مردم ایران نیست و نبود. نادر نادرپور نتوانست خط روشنی با اعمال متفور سلطنت رژیم گذشته بکشد و جبهه خویش را با عامل بدبختیهای مردم ایران در گذشته روشن کند. و این امر نمی‌تواند در مجموع ارزیابی از وی بی تاثیر باشد. هیچگاه از نزدیکی ارباب هنر و فرهنگ به حاکمیت‌های ظالم و فاسد در تاریخ ایران به نیکی یاد نشده است. زیرا این نزدیکی برای عمال ستم آبرونی نیآورده و بر عکس نام خوش روشنفکران را لکه دار کرده است. علیرغم این نکات ضعف نادر نادرپور در کار خودش یکی از بزرگان ادب معاصر ایران بشمار می‌رود.

### یک پیشنهاد انسانی

اخیراً به ادعای روزنامه کیهان ۵۰۰ نفر از ملایان ساکن مشهد اعلام آمادگی کرده‌اند با فروش یکی از کلبه‌های خود هزینه لازم برای اجرای فتوای قتل سلمان رشدی را جمع‌آوری کنند. این ملایان تصمیم دارند این فداکاری خود را که ناشی از درجه ایمان بالای آنهاست در بزرگراه‌های حرام اطلاعاتی (اینترنت) به اطلاع جهانیان برسانند و از حامیان خود دعوت کنند در این امر خیر مشارکت نمایند.

یکی از خوانندگان خوش ذوق و متمکن "توفان" در طی نامه‌ای به ما آمادگی خود را برای خرید این کلبه‌ها اعلام کرده است مشروط بر اینکه آخوندهای داوطلب اهداء ارگان، هر دو کلبه خود را همزمان بفروشند. ایشان تعهد می‌کنند بهای هر دو کلبه را نقداً پرداخت کنند تا هر چه زودتر مبلغ مورد نیاز تهیه گردد. "توفان" این اقدام انسانی را به این خواننده خوش ذوق تبریک و تسلیت عرض می‌کند.

محبتی که...

جاده ممنوعیت احزاب واقعی کمونیستی را نیز چون در گذشته در آلمان پلورالیستی و دموکرات فراهم آوردند. این نیز بخشی از استراتژی محافل در قدرت آلمان است که به آینده دورتری می‌نگرند. بیچاره آن نیروهایی که فقط تا سر دماغ خود را ببینند و به این تبلیغات عوامفریبانه امپریالیسم آلمان دل ببندند.

یاری رسان، نیرو بوده "توفان" را!

صهیونیسم...

و از اعتراف به این عمل نیز ترسی ندارد. ما از ترور صهیونیسم اسرائیل علیه خلق فلسطین سخنی نمی‌گوییم زیرا وضوحش بر هگان روشن است. این دولت متجاوز است زیرا سرزمینهای فلسطین، سوریه، اردن هاشمی، لبنان را اشغال کرده، به خاک عراق تجاوز نموده و نیروگاه اتمی آنها را از بین برده است. این دولت متجاوز است زیرا از هم اکنون دست در دست یک دولت متجاوز دیگر بنام ترکیه تمامیت ارضی سوریه، عراق و ایران را بخطر انداخته و برای تجزیه ایران با پشاهای ترک و مافیای جمهوری آذربایجان ساخت و پاخت می‌کند. این دولت آدم ریاست زیرا مخالفین خود را علیه کلیه موازین بین‌المللی می‌دزدد و تحت شرایط غیر انسانی محبوس کرده و مجازات مینماید.

چنین دولت صهیونیستی حق حیات ندارد، همانگونه که امپریالیسم و ارتجاع فاقد حق حیات‌اند. تنها با نابودی ریشه‌ای صهیونیسم است که مردم اسرائیل و فلسطین از هر نژاد و مذهب که باشند قادرند در صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند.

توفان که افتخار می‌کند دستش پیش صهیونیسم دراز نبوده و نیست باکی نیز ندارد از اینکه اعلام کند "صهیونیسم یعنی نژاد پرستی".

پاره‌ای از مطبوعات ایرانی و برخی سازمانهای سیاسی ایران بعلت در یوزگی در نزد صهیونیسم باک دارند از اینکه علیه جنایات اسرائیل مقاله نوشته و آنها را افشاء کنند. آنها میدان را برای میداننداری رژیم جمهوری اسلامی در این عرصه باز گذارده‌اند. آنها میدان را باز گذاشته‌اند تا تبلیغات ارتجاعی پان اسلامیستی و ضد یهودی جا باز کند و سرزمین فلسطین را از هم اکنون اسلامی تلقی نماید و یهودیان و مسیحیان و معتقدین به سایر ادیان را که قرن‌ها در این سرزمین زندگی کرده‌اند به دریا بریزند.

مجبئی که...

و نشان می‌دهد که بی‌تفاوتی حکومت دست راستی آلمان در سالهای گذشته نسبت به ترور و توحش نازیها چه میوه‌هایی در این کشور بار آورده است. در همین ایالت "بادن ورتبرگ" سالها بعد از جنگ جهانی دوم نخست وزیری بر سرکار بود که از قضات آدمکش دوران نازی‌ها بود و تا موقعیکه پرونده آدمکشی وی از جانب خبرنگار شجاعی منتشر نشد به همان سیاست سابق خود در لباس جدید ادامه می‌داد. در ۱۶ سال حکومت فاسد هلموت کهل در آلمان سازمانهای دست راستی و فاشیستی قدرت گرفتند و تقویت شدند زیرا منافع سرمایه‌داری آلمان چنان اقتضای می‌کرد که خارجیان را متوحش ساخته اخراج کند و برای مقابله با چپ نازیها را تقویت نماید.

همین گروههای مسلح نازی (گروه هوفمن) در چندین سال پیش با کارگذاردن بمبی در "اکتبر فست" مونیخ (جشن سالانه آبجو خوری) چندین نفر را به قتل رساندند.

حال ۱۶ سال بعد از توسعه نژادپرستی در آلمان برای اولین بار سخن از ممنوعیت حزب فاشیستی ان. پ. د. در آلمان است.

جالب این است که پیشنهاد ممنوعیت این حزب از طرف جناح راست حاکمیت سرمایه در آلمان که دیگر خودش در حکومت نیست و مسئول تمام این فجایع چند سال اخیر است مطرح شده است.

ممنوعیت احزاب فاشیستی که دیگر طبیعتاً نمی‌توانند در انتخابات "دموکراتیک" شرکت کنند این فایده را برای احزاب کمتر فاشیستی دارد که در انتخابات آینده آراء فاشیستها را از آن خود کرده و دوباره میتوانند بر

سر قدرت آیند. بازی خطرناکی در آلمان در گرفته است. امپریالیسم آلمان یک مبارزه ایدئولوژیک و تبلیغاتی وسیعی را بر علیه نازیها و چهره‌های جدید آنها در پیش نگرفته است و نخواهد هم گرفت. آنها

برنامه درسی مدارس و رسانه‌های گروهی را تغییر نخواهند داد و تلاشی نخواهند کرد تا ریشه‌های توحش ضد بشری را از بین ببرند. زیرا فاشیسم محصول سرمایه‌داری است و ریشه رشد و پرورش خود را در زمین همین نظام دارد و تا ریشه در آب است

امید ثمری است. سرمایه‌داری به اوباش نازی برای سرکوب جنبش کارگری همواره احتیاج داشته و دارد. ارادل و اوباش سرمایه‌داری ظاهر عوامفرب

دموکراسی را دارند و یا بخود می‌گیرند. دوکراسی آنها پلورالیسم محض است و در این پلورالیسم

دارودسته‌های آدمخوار در قالب احزاب حق حیات دارند تا از دیگران قبض روح نمایند. آلمان دموکرات، ایران شاهنشاهی و یا اسلامی نیست که شعبان بی‌مخ و رمضان یخی، طیب، مهدی سوسول و ملکه اعتضادی

را در گذشته و یا ده‌نمکی، حاج بخشی، الله کرم و زهرا خانم و سایر اوباش و چاقوکشان حزب اللهی را بعد از انقلاب برای سرکوب جنبش چپ و دموکراتیک به میدان بفرستد. آنها دارای "اتیکت" هستند و خود را از

آنگونه برخوردها بری میدانند. این خیال خام است اگر تصور شود که قتیله نازی را خاموش خواهند کرد. امروز امپریالیسم آلمان نیاز دارد تا این قتیله را پائین بکشد و برای آتش سوزیهای بعدی آنرا حفظ کند.

لیکن دلیل سیاست جدید آلمان و اروپا را چگونه باید توضیح داد؟

با جهانی شدن سرمایه، ممالک امپریالیستی به توسعه مناطق نفوذ خود مشغولند. آنها بر سر تصرف بازارهای جهانی و بویژه جنوب شرقی آسیا، خاور میانه و اروپای شرقی با هم به جنگ و نزاع پنهان پرداخته‌اند.

نتیجه برخی از این رقابتها را ما در عراق و یوگسلاوی شاهد بوده‌ایم. امپریالیستها به نیروی کار ارزان و کارشناسان فنی از ممالک تحت سلطه نیاز دارند زیرا با جلب دموکراتیک این نیروهای کارآمد و کارشناسان برگزیده فنی که با سرمایه دیگران بارور شده و مخارجشان کمتر بوده است امکان رقابت خود را افزایش میدهند. در این زمینه رقابت شدید میان اروپا و آمریکا و ژاپن در گرفته است. هر کدام از آنها تلاش میکنند کادراهای فنی ممالک زیر سلطه را به سوی خود جلب کرده و به امکانات توسعه سرمایه، سرمایه‌گذاری برای تولید و فروش بیشتر بیفزایند و با انحصاری کردن بازار برای کسب حداکثر سود و پس زدن رقیب خود یکه‌تاز میدان گشته و سایر ممالک را به ورشکستگی دچار ساخته و به برده‌های خود تبدیل کنند.

در چارچوب همین رقابت است که برای جلب نیروهای متخصص رقابت سختی میان ممالک امپریالیستی در گرفته است. آمریکا، کانادا، استرالیا بعنوان ممالک مهاجر پذیر با عرضه امکانات مناسب تا کنون این مسابقه را از اروپا برده‌اند. کدام متخصص

هندی و یا تامل و یا ایرانی و عرب حاضرند در کشوری کار کنند که گاه و بیگاه جوانان نازی پرورده بر سرشان بریزند و دست و پا بسته آنها را بر روی ریل قطار قرار دهند. و یا در خیابان به آنها فحاشی و بی

احترامی نمایند و امنیت آنها را به خطر اندازند. این سیاست امروز دیگر به نفع امپریالیسم آلمان و امپریالیستهای اروپائی نیست. آنها به متخصصان کمپوتر، برق، ماشین آلات و... نیاز دارند و گرنه امکان توسعه سرمایه‌گذاری آنها و رقابتشان از دست می‌رود.

آنها زمان را از دست میدهند. این است که به چاره‌جویی افتاده‌اند و بیچاره خارجی دوست شده‌اند و در عرض مدت کوتاهی در افکار عمومی تاثیر موقت گذاردند. البته ماشینهایی افکار عمومی

سازی در اروپا هر وقت موقعیت اقتصادی و نیاز سرمایه مجدداً اقتضای کند قتیله نازی را بالا می‌کشند تا به خرمن آتش بدل شود لیکن فعلاً آنها به صلاح خود نمی‌دانند. این امر را حتی اتحادیه صنایع (بخوانید سرمایه‌داران آلمان) صریحاً از حکومت کنونی تقاضا

نمود. حکومت سوسیال دموکرات نیز فوراً به آن تمکین کرد. صدای حزب دست راستی نیز کمتر در می آید و استراتژی خود را همانطور که تذکر دادیم تغییر

داده‌اند. البته فریادهای ممنوعیت حزب ان. پ. د. که نخست آنها را با عنوان راست افراطی و نه نازی معرفی کردند حال دارد بتدریج شکل دیگری بخود می‌گیرد. گویا افراط بهر حال بد است و باید با هر افراطی چه از چپ و چه از راست مبارزه نمود. حمله به احزاب نازی

وسيله‌ای شده است تا... بقیه در صفحه ۱۰

## جدایی دین از دولت و آموزش!

# صهیونیسم یعنی نژاد پرستی

مورد اعتراض مدافعان مصلحتی حقوق بشر در دنیا نیست. نسل کشی در چین و فلسطین را کسی نمی بیند ولی در یوگسلاوی را می خواهند ببینند و بزرگ کنند و دادگاههای بین المللی برای رسیدگی به آن تشکیل دهند. این همه تزویر باورکردنی نیست.

دولت صهیونیستی اسرائیل نژاد پرست زیرا نژاد یهودی را مانند نازیها (با آلمانی ستیزی اشتباه نشود-توفان) نژاد برگزیده و برتر می داند که بعنوان نژاد حق تشکیل دولت جداگانه را نیز دارد. اینکه صهیونیسم جهانی ت چه حد زور و قلدری بکار برد از این حقیقت ذره ای نیز نمی کاهد که صهیونیسم یعنی نژاد پرستی و مردم آزاده جهان تنفر خود را از صهیونیسم (با یهودی ستیزی اشتباه نشود-توفان) ابراز می دارند. صهیونیسم این ایدئولوژی نژادپرستانه حتی بر افکار زحمتکشان اسرائیل نیز جنگ انداخته و پرده ساتری بر بهره کشی زحمتکشان اسرائیل کشیده است تا مانند بردگان شیر بیشتری در خدمت صهیونیسم جهانی قرار دهند و سر براه بمانند. بیچاره آن یهودیانی که با ویروس صهیونیسم آلوده شده و در نهایت فقر و مشکلات و تبعیضات زندگی می کنند و این امر بیشتر شامل یهودیانی است که از ممالک غیر اروپا و آمریکا به فلسطین رفته اند.

شکنجه انسان تا همین چندی پیش در اسرائیل قانونی بود و به رگ غیرت کسی بر نمی خورد. بگذریم از اینکه هنوز نیز شکنجه در اسرائیل بطور غیر رسمی نیز وجود دارد. دولت اسرائیل در دوران شاه شکنجه گران ایرانی را آموزش می داد و با ساواک جهنمی شاه (بخوانید گشتاپوی ایران-توفان) همکاری نزدیک داشت. دولتی که چنین جنایتکارانه و با آسودگی وجدان و بدون ترس از مواخذه بین المللی تا به این حد به آدمکشی مشغول است فقط می تواند دولتی ضد بشری و ضد حقوق برسمیت شناخته شده بشریت باشد و اگر آمریکای امپریالیست تسخر را کنار بگذارد باید رهبران آنرا به دادگاه بین المللی بکشاند تا بعنوان جنایتکاران علیه بشریت محاکمه شوند. دولت اسرائیل تروریست است زیرا مامورین مخفی خود را برای ترور افراد به اقصی نقاط جهان گسیل می دارد ادامه در صفحه ۱۱

وزیر امور خارجه مصر آقای محمد ابراهیم کمال در ۶ سپتامبر ۱۹۷۹ در مورد قرار داد کمپ دیوید David Camp که میان اسرائیل و انور سادات از مصر امضاء شد گفت "در ایت توافقنامه هیچ نکته ای نهفته نیست که بشود با آن موافقت کرد". وی سپس استعفاى خود را به انور سادات تقدیم کرد. در ۱۴ سال بعد در اسلو توافقنامه دیگری امضاء شد که فاقد هر گونه ارزشی است و سند تسلیم مردم فلسطین به صهیونیسم اسرائیل است. دولت صهیونیستی اسرائیل حاضر نیست حتی توافقات اسلو Oslo را نیز به اجراء بگذارد. این دولت متجاوز و آدمکش، غیر دموکرات و ضد حقوق بشر به هیچ یک از قطعنامه های سازمان ملل متحد گردن نمی نهد و نه تنها نمی نهد حتی با گردن کلفتی، تهدید، رشوه دهی مجمع عمومی سازمان ملل را مجبور که نظریه مصوب خود را مبنی بر اینکه صهیونیسم یعنی نژاد پرستی پس بگیرد. ببینید چقدر این سازمان مسلوب الاراده است که صهیونیسم جهانی قادر می شود رای آنرا وقیحانه تغییر دهد. دولت صهیونیستی اسرائیل با این کار خود و پافشاری خود که قطعنامه های سازمان ملل متحد را نفی کند از اعتبار این سازمان جهانی بشدت کاسته است و ثابت نموده که این سازمان ملعبه دست امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است و ابزار فشار آن زمانی کاربرد دارد که منافع ارتجاع بین المللی را در نظر داشته باشد. قطعنامه های این سازمان در مورد یوگسلاوی و عراق اجراء می شود ولی در مورد اسرائیل، محاصره دریائی نیکاراگوئه و یاکوبا موثر نیست. دولت اسرائیل بر خلاف تبلیغاتی که امپریالیستها، صهیونیستها و مزدوران ایرانی آنها می کنند دولت دموکراتی نیست زیرا دولتی که حقوق ابتدائی صاحبان اصلی سرزمین فلسطین را به رسمیت نشناسد، حق تعیین سرنوشت آنها را نقض کند نمی تواند دموکرات باشد. آنها که از حق تعیین سرنوشت مردم کوسوو در یوگسلاوی حمایت میکردند حاضر نیستند همان حق را برای مردم فلسطین برسمیت بشناسند. دولت اسرائیل از بدو پیدایش خود به راندن مردم فلسطین از سرزمین خود با زور اسلحه مشغول است و این نسل کشی

Workers of all countries unit!  
**TOUFAN**  
**توفان**  
Central Organ of the  
Party of Labour of Iran  
**Nr. 9, Dec. 2000**

## محبتی که بی ریاست

روزنامه "زود دویچه سایتوگ" در کشور آلمان در تاریخ ۷ ماه اکتبر ۲۰۰۰ می نویسد که سه جوان ۱۸، ۱۷ و ۱۵ ساله آلمانی به یک متقاضی پناهندگی از کشور سریلانکا حمله کرده وی را مضروب نموده، دست و پای وی را بسته و سپس روی ریل قطار قرار داده اند تا قطار از روی وی رد شود. عابری که شاهد ماجرا بوده در آخرین لحظه جان مرد قهوه ای چهره را نجات داده است. نازیها سپس با نوشیدن چندین بطر آبجو چنین وانمود کرده اند که در زمان عمل مست بوده و از قدرت و تسلط کامل اراده برخوردار نبوده اند. حال در یک دادگاه درسته بعلت صفر سن متهمین محاکمه آنها در شهر اشتوتگارت آلمان در جریان است. چند سال پیش در همین شهر چندین جوان نازی در ملاء عام یک متقاضی پناهندگی از اهالی سریلانکا (تامیل) از ماشینش در پشت چراغ قرمز بیرون می کشند، کتک می زنند، دست و پایش را می بندند و جلوی قطار می گذارند و قطار از روی دو پایش رد می شود و کسی که از دست ارتجاع سریلانکا فرار کرده بود قربانی توحش نازیها در آلمان می گردد. دولت ایالت "بادن ورتبرگ" با پایتخت اشتوتگارت، از روی انسانیت به این متقاضی پناهندگی زمانیکه سلامتش را از دست داد اجازه اقامت در آلمان را دادند. نازیها سپس متواری شدند و خبری نیز از دستگیری آنها در میان نبود. اتفاق ۷ ماه اکتبر امسال دارای تشابهات فراوانی با واقعه گذشته است ادامه در صفحه ۱۱

به صفحه آزمایشی توفان در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. [www.toufan.de](http://www.toufan.de)

سخنی با خوانندگان  
نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مسخر کسزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی  
POSTBANK Hamburg  
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600  
GERMANY  
شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶  
TOUFAN آدرس  
POSTFACH 103825  
60108 FRANKFURT  
GERMANY

## پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران